

دیکتاتوری مذهبی درمقابله با کارگران! صفحه ۱۹	جنگ بر سر منابع و موقعیت افغانستان درپروژه جهانی آمریکا صفحه ۱۹	درجنبش جهانی کمونستی صفحه ۱۹	درباره کار انقلابی صفحه ۱۷	ازهر دری سخنی صفحه ۱۴	بحثی پیرامون ازادی و دموکراسی! صفحه ۱۳
--	--	------------------------------------	----------------------------------	-----------------------------	---

انقیادطلبی دربحران اتمی!

بهترین گرامی داشت یاد جان باخته گان سال ۶۷ تشدید مبارزه علیه رژیم است!

گرچه درتمامی دوران روی کارآمدن جمهوری اسلامی به ویژه در ۱۰ سال اول استقرار این رژیم، روزی نبود که حاکمان این جمهوری استبداد کور مذهبی جنایتی نیافریده باشند و هزاران انسان را اعم از زن و مرد، کودک و پیر به جرم طرف داری ازاین یا آن تشکل سیاسی مخالف رژیم به مرگ محکوم نکرده و در برابر چشم شهروندان در خیابانهای شهرها به چوبه دار نبسته و یا تیرباران و زیرشکنجه کشته نباشند؛ اما کشتار چند هزارزندانی سیاسی که توسط بی دادگاههای رژیم محکوم شده و بعضا حتا سالهای محکومیتشان را به پایان رسانده بودند، اوج دمدنشی رژیم متکی برمذهب را درتمامی هیبت بقیه در صفحه سوم

و یا درصورت موفق نشدن درعرصه ی سیاسی و اقتصادی، دست زدن به جنگ را دردستور کارخود قراردهد. دراین کارزار زورمدارانه، نوچه ی چماق به دست اش - حاکمان صهیونیست اسرائیل - نیز تمام آماده گی نظامی را برای دست زدن به جنایت عظیم دیگر، در ۶۵ مین سال گرد بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی توسط جانیان آمریکا، اعلام کرده و لابی های صهیونیستها دراکثر کشورهای پیش رفته ی سرمایه داری و با نفوذ زیادی که دردولت این کشورها دارند دراین جنایت شریک شده و می خواهند قدرقدرتی خودرا درخاورمیانه نشان داده وبه امیران نوکرصفت کشورهای عربی بفهمانند که بقیه در صفحه دوم

امپریالیسم آمریکا درتهاجم استراتژیکی اش به منطقه ی خاورمیانه مدتهاست که دررابطه با ایران با کارت جلوگیری از غنی سازی اورانیوم، به بهانه ی خطر درست کردن بمب اتمی توسط حاکمان جمهوری اسلامی، وارد کارزارسیاسی ماکیاولیستی شده است. اوباما همانند بوش تمام ترفندها را از فشارسیاسی گرفته تا اقتصادی و تهدید نظامی به کار بسته تا درمیان جنجالی جهان گیر وانمودسازد که افتادن بمب اتمی به دست رژیم ایران معادل است با به کارگیری بمب اتمی درهرجای دنیا توسط «تروریستها» وبا تحمیل تحریمهای اقتصادی که دود آن مستقیمابه چشم مردم ایران می رود، می کوشد یا حاکمان ایران را به زانو درآورد

کدام جبهه و کدام حاکمیت مردم؟

تهاجم به ساحت آموزش و پرورش!

گسترش مبارزات دانش جویان در ۱۰ سال گذشته و بلندشدن فریاد وامصیبتا از جانب کاربه دستان رژیم درمورد گشت و گذار شبخ کمونیسم علمی دردانش گاهها، شکست سیاست رژیم را دربه زانو درآوردن روح آزاده گی دردانش گاهها برملا ساخته است. این واقعیت غرور آفرین به طور طبیعی مدافعان ایده آلیسم متافیزیکی مخطب را که حاضرنیستند از تاریخ و حتا از تجربه ناموفق خود بیاموزند، به این نتیجه ی مضحک رسانده است که باید هرچه زودتر دست به کار تغییر وضعیت کنونی آموزش و پرورش گردند و گرنه پس از دانش گاهها ، مدارس کشورنیز به پایگاههای مقاومت ضد رژیم اسلامی تبدیل خواهندشد. وقتی که آنها از بقیه در صفحه پنجم

و یا دفاع از «جنبش سبز» توسط طیف وسیعی از روشن فکران، باشند. به مفهوم عام کلمه، تشکیل جبهه جهت رسیدن به خواستهای فوق و حاکمیت مردم نیت های نادرستی نیستند. اما درجامعه ی طبقاتی، علت ضرورت یافتن جبهه و تحقق حاکمیت مردم درگرو وجود طبقات و مبارزات طبقاتی است که بین طبقات متخاصم جریان دارد. ممکن است که به طور لحظه ای و یا کوتاه مدت بین دو طبقه و یا قشر اجتماعی بعضا متخاصم، منافع مشترکی پدیدار شوند. ولی درجریان مبارزه برای تحقق این منافع هرطبقه و یا قشر اجتماعی درفکر تامین منافع خود است. لذا در ماهیت امردر هر دو مورد تلاش برای تامین رهبری این یا آن طبقه ی اجتماعی بقیه در صفحه چهارم

کدام جبهه و کدام حاکمیت مردم؟ عدم پیش روی «جنبش رنگین کمان» و تلاش بخشی از مدافعان جمهوری اسلامی تحت رهبری موسوی و کروبی برای به انحصارخود درآوردن «جنبش سبز» واحساس خطر آنها از رادیکال شدن جنبش ضد رژیم و حضور کم رنگ طبقه ی کارگر در این جنبش، طبیفهای مختلف بورژوائی و خرده بورژوائی و برخی از نیروهای چپ را برآن داشته است که به دنبال جمع کردن نیروهای سیاسی درقالب تشکیل جبهه به منظور تحقق «حاکمیت مردم»(بنی صدر- درصحبتهای مختلف با رادیو ها و غیره) و یا تحقق «دموکراسی، حقوق بشر و سکولاریسم»(سیروس آموزگار - ره آورد، فصلنامه آزاداندیشان ایران، بهار ۱۳۸۹)

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!



انقیادطلبی... بقیه از صفحه اول

هرگونه ضدیت با رژیم صهیونیستی معادل است با ریزش بمب بر سر کاخهای آنان! و لذا در رابطه با توسعه طلبی رژیم صهیونیستی از جمله در نابود کردن ملت فلسطین و اشغال کامل آن باید سکوت کنند!

منطق امپریالیستها و صهیونیستهای متجاوز، جز این نمی تواند باشد. به انقیاد در آوردن ملل جهان جهت غارت منابع طبیعی و استثمار نیروی کار ارزان و متعاقب آن فروش ته مانده ی انبارهای کالای خود اعم از نظامی و غیر نظامی به این کشورها، منطقی است که سردمداران نظام سرمایه داری بیش از ۳۰۰ سال است که از دوران استعمارگری کهن تا استعمارگری نوین امروزی درمدم نظر داشته و از این طریق توانسته اند به کلان سودها دست یافته و فقر و فاقه روزافزونی را نصیب اکثریت عظیم مردم کشورهای پیرامونی بنمایند.

گرچه در شرایط کنونی که امپریالیسم آمریکا تا خرخره در باتلاقهای جنگ افغانستان و عراق فرو رفته و زمزمه ی شکست آن را رسانه های خبری به طور سرپوشیده ای انعکاس می دهند، در وضعیتی نیست که بتواند جنگ دیگری را آن هم در ابعادی به مراتب وسیع تر و خطرناک تر از جنگهایش در افغانستان و عراق، شروع کند و حتا نوجه ی خاورمیانه ای اش نیز در مرزهای شمالی و در خود فلسطین اشغالی با مقاومتی روبه رو است که نمی تواند به آسانی دست به چنین ماجراجویی بزند، ولی باید مینا را براحتمال شروع جنگ گذاشته و عواقب آن را بررسی کرد تا معلوم شود در برابر چنین جنایت عظیم و وظیفه ی نیروهای سیاسی چه باید باشد.

مقدمتا باید گفت که هرکسی که اندک شعور سیاسی داشته باشد، باید مداخلات امپریالیسم آمریکا را در جهان و مشخصا در کشورهای پیرامونی جهان سومی محکوم کند. هیچ گاه مردم جهان چنین درخواستی را از دولت آمریکا نکرده اند که تبدیل به ژاندارم بین المللی گردد و اگر چنین می کند، پس قصد فرمان رانی برجهانیان و به ویژه بر مردم کشورهای پیرامونی دارد و مقاومت در برابر این قلدری حق هر ملتی است.

متأسفانه ماهیت خون خوارانه و مستبدانه ی رژیم جمهوری اسلامی باعث شده است که بسیاری از نیروهای اپوزیسیون ایران، قاطعانه در برابر فشارهای سیاسی و

اقتصادی امپریالیستها نایستند و یا مثلا برخی تحریمها را - به خصوص اگر در رابطه با بانکها، دولت و سپاه پاسداران باشد - جایز بشمارند و با برجسب «تحریمهای هوشمند» به توجیه آنها بپردازند. گوئی امپریالیستها در فکر نجات مردم «صغیر و ذلیل» ایرانند! در حالی که دود هرگونه تحریم اقتصادی مستقیم و غیرمستقیم به چشم مردم ایران می رود و صدمه ای به این نهادهای دولتی و اقتصادی به طور اساسی نمی زند. فراموش نکنیم که تحریمهای اقتصادی علیه رژیم بعثی عراق به نابودی نیم میلیون کودک انجامید! به علاوه، تعیین تکلیف با رژیم ارتجاعی و مستبد حاکم در ایران، مربوط به خود ایرانیان می شود و نه مربوط به دخالت خارجی در امور ایران که در ۲۰۰ یا ۳۰۰ سال گذشته مردم ایران به کرات چوب آن را خورده اند. انتظار داشتن از این که آمریکا برای مردم ایران آزادی و دموکراسی به ارمغان بیاورد، افتادن در قعر کودنی سیاسی و نوکر صفتی در برابر بزرگ ترین دشمن آزادی و دموکراسی مردم جهان است و تا ابد نشستن در انتظار روز موعود آزادی که هرگز نخواهد آمد.

و اما تا آن جا که به مسئله ی بروز جنگ مربوط می شود، انقیادطلبی صدچندان خطرناک تر می گردد. ما به نمونه ای از این انقیادطلبی نیروهای بورژوا- لیبرال، به مثابه «مشت نمونه ی خروار»، در زیر اشاره می کنیم.

آقای داریوش همایون، رئیس حزب مشروطه ی ایران در مقاله ای به نام «بحران اتمی، تحریم و جنگ» می نویسد:

«آغاز تحریمهای گزنده مالی و اقتصادی رژیم اسلامی که اثراتش هر روز آشکارتر می شود به حالت بحرانی در درون حکومت اسلامی دامن زده است و تا آنجا رفته که داستان قدیمی جنگ عراق را زنده کرده است. بیست و دو سال پیش خمینی کاسه زهر نمادین را سرکشید و پرونده جنگی که دست کم تنها دویست و پنجاه هزار کشته داشت و دهها هزار تن را برای همه عمر عملا از کار انداخت چنان بسته شد که گوئی چنان فاجعه ای از نادانی و ناشایستگی و بی اعتنائی جنایت آمیز و دشمنانه به جان و سلامت فرزندان ایران روی نداده بوده است.

اکنون بیم درگیری نظامی با آمریکا در ایران بالا می گیرد و در چنین فضائی بسیاری کسان طبعاً به یاد ماههای پایانی جنگ با عراق و کاسه زهر معروف افتاده اند. اگر خمینی به واقعیت شکست تسلیم شد و رژیم اسلامی را

نجات داد، خامنه ای نیز می تواند کوتاه بیاید و منافع سرداران و آیت الله ها و آقا زادگان را حفظ کند... بسیار کسان از مبارزه ای که هر روز دشوارتر می شود دل کنده اند و چشم به آسمان دوخته اند، و به موشک ها و بمب های که هر چه هم دقیق و هشیار، باران مرگ و ویرانی خواهند بارید. این انتظار را در بسیاری می توان حس کرد اگرچه جرئت بازگوئی اش را نداشته باشند. سرخوردگی تا حد درماندگی چنان کسانی را می توان فهمید. آنچه توجه ندارند دست کم گرفتن پیامدهای جنگ، اگرچه محدود، برای کشور است. از نظر نظامی صرف، بمب های هشیار می توانند آماجها را با کمترین صدمات جانبی نابود کنند و سلاح های با صرفه هستند که نیازی به «فرش بمب» جنگ دوم تا جنگ های کره و ویت نام نمی گذارند. ولی برای بمباران آماج های اتمی در ایران می باید زیر ساخت ارتباطی، و هرچه به دفاع ضد هوائی و دریائی ارتباط می یابد، از جمله نیروگاه ها و بندرها نابود و ویران شود... اما چنان آسیب های کمترین بهائی

است که ملت ایران ناگزیر خواهد بود... کسان دیگری هستند که دلسوزانه از آمریکا و غرب می خواهند به جای حمله نظامی و حتا تحریم، به جنبش سبز و انقلاب مخملی کمک کنند تا با تغییر رژیم مشکل اتمی نیز گشوده شود. آنها همین بس که لخطه ای گوش به تیک تیک ساعت بمب اتمی رژیم داشته باشند که هیچ منتظر انقلاب مخملی نمی ماند و برخلاف برنامه اتمی پیش بینی پذیر نیست. این راه حل ها با همه پرونده پسندی هیچ سودی ندارد...

وجود یک جریان نیرومند ضد برنامه بمب اتمی رژیم دست مخالفان اقدام نظامی آمریکا را نیرومند می کند و عامل مثبتی در محاسبات امریکائیان است که تا تحریمها اجرا و اثرات شان آشکار نشود دست به اقدام نظامی نخواهند زد. پرشورترین هواداران جمهوری اسلامی نیز اگر به سود شخصی خویش بیندیشند با بدترین مخالفان رژیم در کشیدن فیوز بمب اتمی همدستان خواهند شد. در این جا پای مصلحت ملی در میان است. ما از هرکسی در رژیم که در پی برطرف کردن بحران اتمی باشد پشتیبانی می کنیم. «(پایان نقل قول طولانی). تکیه روی کلمات از ما است.

در این اظهار فضلای آقای همایون چیزی جز تشویق به درمانده گی در برابر امپریالیسم آمریکا و انداختن طوق بنده گی در برابر آن نمی توان یافت. او به توجیه دخالت گری آمریکا در امور ایران پرداخته و

تجاوز طلبی امپریالیستی و انقیادطلبی ملی محکومند!



بر مذهب شیعه استثمارافسارگسیخته ای را سازمان دهد و به چنان انباشتی از سرمایه برسد که ادای انحصارات بزرگ سرمایه داری را در منطقه ی خاورمیانه درآورد. در رسیدن به این هدف، حاکمان جمهوری اسلامی از هیچ ظلم و جنایت جدید علیه مردم ایران و به ویژه کارگران و زحمت کشان دریغ نکرده و نخواهند کرد.

جنای ازبورژوازی دراپوزیسیون حاکمان جمهوری اسلامی با بلندکردن پرچم سکولاریسم، نارسائیهای موجود در جامعه را صرفا ناشی از حاکمیت مذهب قلمداد کرده و می خواهد از این نم کلاهی برای خود بدوزد و نظام استثماری بورژوازی را از زیر ضربه ی جنبشهای اعتراضی مردم درآورد.

در ۲۲ مین سال گرد کشتار زندانیان سیاسی و با گرامی داشت یاد آن جان باخته گان تاکید می کنیم که بهترین شیوه ی برپائی یادمان آن جان باخته گان، تشدید مبارزه علیه نظم حاکم و کلا نظام سرمایه داری در ایران است که ریشه ی تمامی مصائب وارده بر مردم می باشد.

یاد جان باخته گان سال ۶۷ را گرامی بداریم!

**زندانی سیاسی، آزاد باید گردد!
نه به اعدام، نه به سنگسار، مرگ برنظام مردسالار!**

**مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی ایران!
زنده باد آزادی و سوسیالیسم!**

حزب رنجبران ایران - شهریور ۱۳۸۹



و آنان را به مثابه دست یاران امپریالیستها و دشمنان مردم ایران هرچه بیشتر افشا نمود. برای مقابله با سرکوبهای داخلی و دخالتهای خارجی، وحدت و سازمان دهی کارگران و زحمت کشان در تشکلهای صفی و حزب پیشروسیاسی واحد اولویت درجه اولی است که در سرلوحه ی مبارزات نیروهای انقلابی باید قرار بگیرد. بدون چنین حزبی میدان برای آتش افروزی امپریالیسم و حاکمان فراهم می شود و چیزی جز مرگ و ویرانی و سرکوب نصیب اکثریت مردم نخواهد شد. ک. ابراهیم - ۲۵ مرداد ۱۳۸۹



بهترین گرامی داشت ... بقیه از صفحه اول

منحوس اش در ایران به نمایش گذاشت. ۲۲ سال از تابستان خون و جنایت حاکمان جمهوری اسلامی ایران می گذرد و هنوز هیچ کدام از رهبران تراز اول رژیم نظیر خامنه ای، رفسنجانی و موسوی و امثالهم به این جنایت بزرگی که مستقیما تحت نظر و فرمان خمینی جلاصورت گرفت، نه گردن گذاشته و نه حتا به وقوع آن اقرار کرده و یا جرئت بیان آن را دارند. امری که ثابت می کند، گردانندگان این رژیم خون خوار اعم از حاکم و یا دراپوزیسیون، اصلاح ناپذیرند و باید به دادگاه عدل توده های مردم کشیده شده و به سزای اعمال ضدبشری خود برسند. جرم آنان از جمله این است که توانستند با عوام فریبی هزارساله ای که از دستگاه روحانیت به ارث برده بودند، تحت نظام سرمایه داری، مردم ایران را ۷۰۰ سال به عقب برگردانده و از قافله ی تمدن دورکنند و به قرون وسطای اروپا بکشانند.

اکثریت مردم ایران با تحمل درد و رنجهای فراوان و فوق بشری و زیستن در زیر استبداد مطلق «ولایت فقیه» اکنون به قدرکافی تجربه ی مشخص دارند که گول حاکمان جمهوری اسلامی را در هر لباسی نخورند. مردم ایران برای رسیدن به این آگاهی خون زیاد از دست داده اند. اما هنوز باید به این آگاهی نیز برسند که شلاقی که برگرده شان توسط مزدوران رژیم فرود می آید، شلاق صرفا مذهبی نیست، بلکه شلاق نظام سرمایه داری تازه به دوران رسیده ای است که می خواهد یک شبه ره صد ساله پیموده و با تکیه

▶ آن را امری عادی جلوه می دهد و تا بدان جا پیش می رود که به حاکمان نیز توصیه می کند که منافع شان درگرو کنار آمدن با آمریکا است!

آقای همایون علیه تحریمها و علیه جنگ افروزی آمریکا و صهیونیستهای اسرائیل در ایران حرفی نمی زند و دخالت گری آنها را در ایران محکوم نمی کند. اما در توصیف راههای زانو زدن در برابر عربده کنشی های نظامی امپریالیستها هرچه در چننه دارد رو می کند تا حاکمان را قانع سازد که دست از لجاجت بردارند!!

مشکل مردم ایران تنها تلاش حاکمان در دست یابی به بمب اتمی نیست. چرا که امپریالیستها و صهیونیستها دهها سال است که به انواع بمبهای از این نوع مجهز بوده و از انواع امکانات نظامی و موشکی برای انداختن آنها به هر نقطه ای در جهان که مایل باشند، برخوردارند و رژیم حاکم بر ایران در این زمینه قادر به رقابت با آنان نیست. مشکل آمریکا در این است که به خاطر پیش بردن سیاست جهان خواری اش، برگرداندن ایران به زیر سلطه ی نئوکولونیالیستی اش جای مهمی دارد. تشویق صدام حسین به حمله به ایران و جنگ ویران گر ۸ ساله ارتجاعی ایران و عراق نتوانست این سیاست آمریکا را متحقق سازد. برنامه تعدیل اقتصادی و متعاقب آن تلاش اصلاح طلبان نیز نتوانست زمینه را برای نفوذ هرچه گسترده تر انحصارات فراملی آمریکا در ایران آماده کند. اکنون برنامه اتمی حاکمان ایران زمینه ی جدیدی را برای توجیه دخالت آمریکا در ایران فراهم ساخته است. همان طور که ادعای صدور انقلاب در اوایل برقراری جمهوری اسلامی زمینه را برای شروع جنگ ۸ ساله مساعد نمود.

سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران وظیفه ی مردم ایران و در پیشاپیش آنان کارگران و زحمت کشان است. مبارزات درخشان سال گذشته جوانان در ایران نشان داد که اگر نیروی لایزال مردم سازمان یافته علیه حاکمان قد علم کند، نفسهای رژیم به شمارش می افتد و لذا باید این نیرو را هرچه بیشتر به حرکت درآورد تا حاکمیت پوشالی را به زیر بکشند.

امپریالیستها و صهیونیستها دشمنان مردم ایرانند که باید دستشان هرچه بیشتر از دخالت در امور ایران کوتاه گردد. امپریالیستها و در اس آنها امپریالیسم آمریکا را با باج دهی نمی توان مهار نمود. باید علیه آن به مبارزه برخاست. بدین ترتیب، انقیاد طلبان در برابر تجاوزگری امپریالیستها را باید محکوم کرد

گرامی داشت جانبختگان سال ۶۷، تشدید مبارزه علیه رژیم است!



کدام جبهه ... بقیه از صفحه اول

اجبارا در جریان تشکیل هر جبهه ای مطرح می گردد. پس سنگ بنای ایجاد جبهه و یا حاکمیت مردم را باید از ابتدا با دقت در جای درستش گذاشت و به خوش خیالی «انشاءالله گربه است»، میدان نداد. چراکه هر خوش خیالی می تواند به همان فاجعه ای منجر شود که در تاریخ صد سال اخیر ایران بارها روی داده و صدمه های بزرگی را نیز کمونیستها و طبقه ی کارگر در جریان پیوستن به جبهه هائی، متحمل شده اند.

آقای آموزگار چون به این مسئله واقف است، به ایجاد خیال واهی نسبت به آینده جنبش پرداخته و می نویسد: «مسئله رهبری در جنبش مهم است اما به نظر من جای نگرانی ندارد. جای یاس هرگز؛ هر حرکت اجتماعی جدید چون به سر و رهبر نیاز دارد، به طور طبیعی در مسیر خود این رهبر و یا رهبران را می سازد و جنبش سبزی ها هم چنین خواهند کرد.» (ناکید از من است)

وی سپس خواسته های مورد نظر در جبهه را به طریق زیر فرموله می کند: «خواست منفی، نخواستن حکومت اسلامی است و یک یا چند خواست مثبت که به نظر من در توافق به تن دادن به دموکراسی می گنجد... خواست و شعار کلیدی می باید... دموکراسی، حقوق بشر و سکولاریسم را در خود جای دهد. وقتی میزان رای مردم باشد، طبیعی است که از صندوق آراء نتیجه ای برضد حقوق بشر بیرون نخواهد آمد؛ در این صورت ادیان و افکار آزادخواهند بود و حق رای همگان رعایت خواهد شد همه آنچه شما می گوئید - حقوق بشر، دموکراسی و سکولاریسم - به دست خواهد آمد.»

اگر بپذیریم که رهبری جنبش و جبهه ضد رژیم جمهوری اسلامی نه تنها نیاز به نیرو و پایگاه اجتماعی وسیع تری دارد، بلکه عمده تا تابع مشی سیاسی آن در جهت تحقق منافع اکثریت عظیم ساکنان یک جامعه و مشخصا کارگران و زحمت کشان می باشد؛ آن وقت به آسانی می توانیم دریابیم که شعار کلیدی «دموکراسی، حقوق بشر و سکولاریسم» خواسته های روبنائی و ذهنی هستند که از دید طبقات مختلف جامعه معنا و مفهوم مشخص و بعضا متفاوتی دارند. به طور مثال بورژوازی لیبرال در اپوزیسیون، این مقولات را برای پیش برد دیدگاه خود جهت یافتن برتری در قدرت حاکمه ی آلترناتیو قدرت کنونی، پیش می کشد و به هیچ وجه حاضر نیست کارگران مستقلا سازمان یافته و علیه استثمار خود توسط

بورژوازی لیبرال دست به مبارزه بزنند. اصلاح طلبان اسلامی نیز مشکانشان به اجرا درآوردن قانون اساسی جمهوری اسلامی است که شاه بیت آن «ولایت فقیه» است و نه ولایت جمهور مردم! و یا مقوله حقوق بشر هم اکنون در برابر چشمان ما نه تنها توسط حاکمان جمهوری اسلامی ایران، بلکه به مراتب بدتر از آنها توسط امپریالیستها و مشخصا امپریالیسم آمریکا لگدمال می شود. «میزان رای مردم است» نیز کلاه شرعی بزرگی است که جریانات بورژوازی با تکیه به آن خود را نماینده مردم قلمداد می کنند. در حالی که صدها سال تجربه جهانی نشان داده است که یک بار هم که شده، حکومتی که نماینده راستین مردم باشد، از این صندوقهای رای بیرون نیامده است. پس این مدینه فاضله که در آن دموکراسی و حقوق بشر و سکولاریسم قراست مراعات شود در کجا صورت گرفته است که ما بتوانیم آن را در ایران نمونه برای جبهه سازی خود قرار دهیم؟!

اینان که برای تحقق «دموکراسی، حقوق بشر و سکولاریسم» می خواهند جبهه بسازند، نمی گویند که قصدشان از چنین جبهه ای، دست یابی به قدرت حاکمه است و بدین منظور وضعیتی مشابه کشورهای امپریالیستی را به طور ضمنی الگو می گیرند، بدون این که به این واقعیت توجه کنند که در هیچ کشور جهان سومی و یا پیرامونی، دموکراسی و حقوق بشر بورژوائی - در حد بورژوا امپریالیستی اش - پیاده شدنی نیست. هم به خاطر منافعی که امپریالیستها در آن کشورها دارند و وجود دموکراسی باعث تقویت نیروهای ضد مداخلات امپریالیستی در آن کشورها می شود. نیروهای بورژوائی و بقایای فئودالی در این کشورها مایل به پذیرش واقعی این حق و دادن آزادی به کارگران و زحمت کشان نیستند. کما این که در به اصطلاح «بزرگ ترین دموکراسی جهان» - هندوستان - هنوز سیستم کاست و نجسها موجودند. رقابتهای مذهبی که ریشه در منافع طبقاتی دارند روزانه فاجعه به بار می آورند و دیکتاتوری و سرکوب حاکمان در حدی است که حتا افرادی از اپوزیسیون حاکم پس از دستگیری به طرز وحشیانه و بدون محاکمه به قتل رسانده می شوند (نمونه کشتن رفیق آزاد عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست مائوئیست هند پس از دستگیری اش در چند هفته اخیر - رجوع شود به اطلاعیه حزب کمونیست هندوستان (مارکسیست - لنینیست) در همین شماره رنجبر. مردم ایران و مشخصا نیروهای سیاسی

فراموش نکرده اند که خمینی برای جلب نیروهای سیاسی به سوی خود، قولهای دموکراتیکی که پیش از انقلاب بهمین به مردم داد، پس از دزدیدن اعتماد مردم و قرار گرفتن در راس قدر حاکمه، همه ی آن قولها رابه زیاله دانی انداخت و دیکتاتوری وحشیانه تری را در مقایسه با دیکتاتوری محمد رضا شاه برقرار نمود. امری که به طور رایج در کشورهای امپریالیستی در جریان انتخابات پیوسته داده شده و پس از انتخابات تماما و یا جزنا کنار گذاشته می شود!

آقای بنی صدر هم با اندکی تفاوت همین نظرات را برای تشکیل جبهه پیش می کشد. او می گوید جبهه باید در خدمت مردم باشد و حاکمیت مردم هم به معنای احترام به حقوق انسان است و حقوق ملی. حقوق انسان هم ذاتی انسان است و...

در این صحبت های عام بازم فراموش می شود که آنانی که می خواهند فعالیت های شان را هم سوپیش ببرند، بعضا تضادهائی باهم دارند که اجبارا آنها را به مقابله باهم می کشاند. مثلا احترام به حقوق بشر برای یکی به مفهوم احترام به مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و مبادله و استثمار انسان از انسان است و برای دیگری لغو این مالکیت؛ و حاکمیت مردم هم چیزی جز حاکمیت یک طبقه بر طبقات و اقلشاد دیگر مخالف اش نیست. آیا در ۱۰۰ سال اخیر در کشورهای که مالکیت خصوصی نظام سرمایه داری حاکم است و بنی صدر باتوجه به سالهای طولانی در خارج از ایران بودن، دیده که حتا یک روز اکثریت مردم، یعنی کارگران و زحمت کشان، بر سر حکم نبوده و تنها نیروهای بورژوائی به کمک پارلمانتاریسم و «حق رای همگانی» - این عجزه ی عروس هزار داماد! - توانسته اند قدرت را در دست خود حفظ کرده و بر مردم کشور خود و جهان ظلم و ستم روا دارند! آقای بنی صدر نمی گوید چه گونه می توان بدون لغو مالکیت خصوصی و با پذیرش وجود و حفظ طبقات دارا و ندار، حاکمیت مردم را مستقر ساخت و به حقوق انسانها احترام گذاشت؟! و در این ماجرا مسئله رهبری جبهه را که آقای آموزگار به ضرورتش اذعان دارد را نیز به فراموشی می سپارد و تنها اوتوپی «حاکمیت مردم» را پیش می کشد که رنگین کمانند و در تحلیل نهائی هر طبقه، گروه یا انسانی به دنبال تامین منافع خویش است!

آقای کروبوی در مصاحبه با بی بی سی - ۲۶ تیر ۱۳۸۹ - می گوید: «کشور به طور انحصاری در اختیار سپاه و بسیج است. ورود آنها به عرصه های سیاسی و اقتصادی

به رسمیت شناختن حقوق کارگران شرط تشکیل جبهه ای تاکتیکی است!



تهاجم به ساحت... بقیه از صفحه اول

بلندگوهای تبلیغاتی فریاد می زنند که «بروز زلزله ناشی از عدم مراعات پوشش اسلامی زنان است»، دو هدف دارند: اول این که خرافات را به جای علم و معرفت از قوانین طبیعت و جامعه رواج دهند و دوم این که جلو مبارزات رهایی بخش زنان ایران را بگیرند که در سال گذشته با شرکت گسترده در اعتراضات خیابانی بی هراس از مرگ و از زندان، نشان دادند که در این راه از بذل جان شان دریغ نکرده و نخواهند کرد. این زنگ خطری جدی برای رژیم پوسیده ی اسلامی بود.

وقتی که خامنه ای سردسته ی جنایت کاران حاکم، حذف علوم انسانی را از درسهای دانش گاه طلب می کند و می خواهد که به جای آنها از خرافات مذهبی مغز دانش جویان را پُرکنند نیز دو هدف را دنبال می کند: اول در رنجبر مذهب نگه داشتن جوانان دانش جو و مخبط ساختن آنان و دوم امید واهی داشتن که از این طریق دانش جویان معترض را به بره های دنباله رو حاکمان تبدیل کند.

وقتی که دانش گاهها را به پادگان و مسجد تبدیل کرده و به کمک نیروی حراست و دانش جویان بسیجی خبرچین، صدها و شاید هزاران دانش جو را به ستاره دار شدن و اخراج از دانش گاه محکوم می کنند باوجوداین قادر نمی شوند خشم به حق دانش جویان را از رژیم و مداخلتش در امور دانش گاهها، فرو نشانند، از تاریخ درس عبرت نمی گیرند.

وقتی که تعدیل نیروی انسانی را درحیطه ی آموزش عالی و مدارس مطرح می کنند؛ استادان دانش گاه را که آستان بوس حاکمان نیستند، تصفیه می نمایند؛ طلاب حوزه های خرافاتی پرور و دغل بازی آموز را روانه مدارس می کنند تا پدوفیلیسم را در مدارس رسوخ دهند؛ دبیران باتجربه و آگاه را اخراج کرده و یا مجدداً با تحمیل شرط شروطهای خود می خواهند استخدام کنند، فراموش می کنند که چشمه ی جوشان علم و عالمان را نمی توان با انداختن چند کلوخ از جوشش باز داشت.

همه و همه ی این واقعیات نشان از بن بست ی دارند که رژیم جمهوری اسلامی ایران بیش از ۳۰ سال است در آن دست و پا می زند و هرچه زمان می گذرد خسته تر و ناموفق تر به دنبال راه حل جدیدی جهت خروج اش از بحران، روان می شود و راه به جایی نمی یزد. و چون قادر نیست دانش گاهها را ببندد و مدارس را به تعطیلی بکشاند - چون که

نیز هستند دربهترین حالت در خدمت نیروهای بورژوائی داخلی در اپوزیسیون و در بدترین حالت آلت دست امپریالیستها خواهد شد. نمونه ی عراق و افغانستان در برابر ما است و تکرار چنین وضعی برای مردم ایران که طی ۳۱ سال اخیر هزاران هزار جانباخته و میلیونها شکنجه دیده و تحقیر شده و گرسنه گی و فلاکت کشیده داده اند، فاجعه ای بیش نخواهد بود. «خشت اول چون نهد معار کج - تا ثریا می رود دیوار کج».

بعد از ۱۰۰ سال تجربه ی مبارزه ی طبقاتی و جبهه سازیها در ایران، وقت آن رسیده است که توده های مردم و در پیشاپیش آنان طبقه کارگر با تکیه به نیروی خود امر رهای خویش را به دست بگیرند و در عرصه ی سیاسی دچار خوش بینی نسبت به نیروهای بورژوائی نگشته و هرگونه هم کاری با آنها را مشروط به پذیرش حقوق پایمال شده ی خود بنمایند. در غیر این صورت باردیگر به قربانی و گوشت دم توپ نیروهای بورژوائی در اپوزیسیون تبدیل خواهند شد، چرا که در ایجاد تغییر در اجتماع، نیرو تعیین کننده می گردد و کمونیستها باید در اندیشه ی تقویت نیروی طبقه ی کارگر به ویژه در عرصه ی سیاسی باشند.

ک. ابراهیم - ۱۴ مرداد ۱۳۸۹



به تارنما های اینترنتی

حزب رنجبران ایران

مراجعه کنید و نظرات

خود را در آنها منعکس

کنید!

و اجتماعی مغایر قانون اساسی است... در دولت فعلی به طور عجیبی به اسم خصوصی سازی روند اختصاصی سازی اقتصاد در دست نظامیان و افراد معدودی را شاهد هستیم که این اتفاق مغایر قانون اساسی است... نظامی کردن سیاست، دستگاه قضائی، اقتصاد و فرهنگ کشور و ورزش و هنر و... به معنای نادیده گرفتن حقوق مردم در تمامی ابعاد است که نتیجه آنرا در حال حاضر شاهدیم».

این تصویر روشنی از عمل کرد جامعه ای طبقاتی است که هم در زمان سلطنت سلسله پهلوی صادق بود و هم امروز. قانون و قراردادهای اجتماعی در شرایط حاکمیت طبقات استثمارگر و ستم گر، فقط و فقط برای تضمین و تحکیم حاکمیت این طبقات و جهت کلاه گذاشتن سر توده های مردم وضع می شوند. نیروهای بورژوائی اپوزیسیون ضد رژیم نیز از این قاعده مستثنا نیستند. یا باید به زیر پرچم پرولتاریا برای محو نظامهای طبقاتی که ام الفساد جوامع بشری می باشند، رفت و مبارزه کرد و یا به زیر پرچم بورژوازی جهت حفظ این نظامها.

آیا کسانی که در مخالفت و مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی مایل به تشکیل جبهه جهت تحقق دموکراسی، حقوق بشر و سکولاریسم و یا ایجاد حکومت مردم هستند، حاضرند کار را از این جا شروع کنند که قبل از تشکیل جبهه، حق کارگران و زحمت کشان را برای سازمان یابی و دفاع از حقوق خودشان و طرد استثمارگری، به رسمیت بشناسند، به حقوق ملیتها و اقلیتهای ملی و مذهبی احترام بگذارند، برای ریشه کن کردن مردسالاری خود را موظف نمایند، فعالیت کمونیستها را مشروط به چارچوب قانون نکرده و بی قید و شرط بپذیرند، منابع کشور را صرف بهبود وضعیت معیشتی کارگران و زحمت کشان بنمایند و برای آزادی و استقلال کشور و براندازی هرگونه مداخله ی امپریالیستی متعهد گردند؟ اعلام رسمی چنین شروطی گام اول در جهت تشکیل جبهه متحد مترقی و انقلابی خواهد بود.

تازه به فرض قبول این حداقلها برای تشکیل جبهه، باید تاکید کنیم که تا زمانی که طبقه ی کارگر ایران نتوانسته باشد از نظر سازمان دهی مطالباتی و سیاسی به وزنه ای مهم در ایران تبدیل شده و در واقع از نظر سیاسی و عملی تا بدان حد رشد کرده باشد که قادر به شناسائی و جلوگیری از هرگونه توطئه ی نیروهای سیاسی غیر پرولتری علیه خویش گردد، جبهه سازیهای نیروهای سیاسی کنونی که بدون پشتوانه ی مردمی



► به نیروی انسانی تحصیل کرده جهت گرداندن چرخهای دولت پوشالی اش نیازمنداست - لذا تنها راه را در سرکوب هر اندیشه و یا فریاد آزادی خواهانه در محیط علم و دانش از یک سو و مخبط سازی دانش جویان و دانش آموزان از سوی دیگر یافته و به آموزش فقه اسلامی به جای علوم انسانی در دانشگاهها و مدارس متوسل می شود.

تاریخ جوامع بشری نشان می دهد که جلو رشد آگاهی بشر از قوانین طبیعت و جامعه و تلاش برای تغییر جوامع، جهت رسیدن به جامعه ی جهانی آزاد که در آن از تبعیضهای طبقاتی، جنسی، نژادی، ملی، مذهبی، فرهنگی و کلا ستم انسان بر انسان اثری نماند را نمی توان سد کرد. رازی ها، ابن سیناها، خیامها، حافظ ها، جردان و برونوها، گالیله ها و موسیقیدانان زیادی در به دری کشیدند، زندانی و اعدام شدند، در آتش سوزانده شدند، لبانشان را دوختند تا از حرف زدن محروم گردند، بدنهایشان شقه شقه شد، ولی سربلندی و احترام نصیب این مدافعان علم و تکنیک زمانه گردید و ننگ و نفرت نثار پادشاهان مستبد، زاهدان ریاکار، پاپهای مسیحی و امثالهم گشت.

امروز و در پایان دهه ی اول قرن بیست و یکم، در آوردن ادای شاهان جبار و صاحب منصبان مذهبی منفور، کمدی فاجعه باری است که جز شکست مفتضحانه برای کوتوله های مذهبی نظیر خامنه ای، جنتی، مصباح یزدی و امثالهم به بار نخواهد آورد. علم و دانش و مدافعان آن پیوسته در تاریخ پیروز و سربلند از این نبرد بین روشنائی و تاریکی درآمده و خفت و خواری را به تاریک اندیشان به هم راه آورده اند. درود پر شور باد به دانش آموزان، دانش جویان، دبیران مدارس و استادان دانش گاه که در برابر ستم تاریک اندیشان حاکم سرفرود نیآورده و سربلندانه حدیث علوم را سر می دهند و قهرمانانه با جهل حاکم در ستیز مرگ و زنده گی می باشند.



از سایت تلویزیون آزمایشی رنجبران دیدن کنید و برنامه های اینترنتی آن را مشاهده کنید!
<http://teleranjbaran.wordpress.com>

در جبهه جهانی ... بقیه از صفحه آخر حتماً فعالان آن حزب و دیگر سازمانها دستگیر و زندانی می شوند.

بدین ترتیب به بهانه ی مبارزه با «تروریسم»، شورشگری و مائوئیستها، نیروهای ویژه نظامی و نظامی بیمارگونه و افسارگسیخته علیه مردم عمل می کنند. تمامی قوانین سیاه و از جمله AFSPA بی رحمانه به کار بسته می شوند. سرکوبهای فاشیستی نظیر «عملیات شکار سبز» سازمان داده می شوند. این چیزی جز دیوانه وارترین تروریسم دولتی نیست. این قانون اضطرابی اعلام نشده ای است که بدتر از قانونی است که توسط دولت ایندیپندنت در سالهای ۱۹۷۵ - ۱۹۷۷ تحمیل شد.

ما از تمامی نیروهای انقلابی، مترقی و دموکراتیک درخواست می کنیم که کشتن رفیق آزاد و تروریسم دولتی افسارگسیخته را محکوم کنند. ما از تمامی نیروهایی که نظام کمپرادوری حاکم را که ضد مردم و خواستهای اصیل آنها عمل می کند فرا می خوانیم که افزایش حملات فاشیستی را افشا کرده و در برابر آنها به مقاومت برخیزند. (به نقل از «ستاره سرخ» - پلاتفرم کمونیستهای انقلابی - ۶ اوت ۲۰۱۰)

نقش مبارزه مسلحانه

در انقلاب هندوستان

ک.ن. راماجاندران

مانیفست کمونیست با این کلمات نتیجه گیری می کند: «کمونیستها عاقدارند نظرات و اهداف خود را پنهان کنند. آنها آشکارا اعلام می دارند که تنها با برانداختن قهرآمیز کلیه ی شرایط اجتماعی موجود، به هدفشان می توانند برسند. بگذار طبقات حاکم در انقلاب کمونیستی بلرزند. پرولتاریا در این انقلاب چیزی جز رنجبرهایش را از دست نمی دهد. اما جهانی را به دست می آورد...» مارکس و انگلس بر پایه ی بررسی علمی شان از نظام سرمایه داری هیچ گونه شکی در مورد براندازی نظام سرمایه داری و کسب قدرت توسط پرولتاریا، نداشتند. با ارتقاء نظام سرمایه داری به بالاترین شکل خود امپریالیسم که بربرمنش تر است، و طی دوران بعد از جنگ جهانی دوم دهها سال است که شکل نفرت انگیز و زیان بار استعمار نو، خصلت قماربازانه صد انسانی به خودگرفته و همراه آن تقدیس خرافاتی

(فتیشیسم) بازار بدترین شکل آن است که مارکس و انگلس اعلام داشتند و صحت آن صدها بار ثابت شده است. لذا، روشن کنیم که قبل از هر چیز حزب کمونیست هندوستان (م - ل) ذره ای شک ندارد که حاکمیت امپریالیستها و نوکرانشان را می توان پایان داد، قدرت سیاسی را می توان تنها با براندازی قهرآمیز نظام حاکم موجود و وضعیت کنونی هندوستان کسب کرد.

لنین، با تکامل دادن استراتژی و تاکتیک انقلاب روسیه، قاطعانه اعلام داشت که مسئله بر سر این که مبارزه مسلحانه ضروری برای سرنگونی قهرآمیز حاکمیت تزاری هست یا نه، نیست، بلکه بر سر این است که چگونه جنبش انقلابی و از جمله مبارزه ی مسلحانه کمونیستی را باید سازمان داد که در زمان او متفاوت بود. لنین با بررسی این بخش از کار طی مقاله ای به نام جنگ پارتیزانی نوشت: «... بگذارید از ابتدا شروع کنیم. آن خواست اساسی که هر مارکسیست باید در بررسی مسئله ی اشکال مبارزه به آن بپردازد، چیست؟ در درجه ی اول، مارکسیسم از اشکال سوسیالیسم ابتدائی متفاوت است چون که جنبش را محدود به شکل مشخصی از مبارزه نمی کند. مارکسیسم متفاوت ترین اشکال مبارزه را به رسمیت می شناسد؛ و آنها را «جعل» نمی کند، بلکه تنها عمومیت می دهد، سازمان می دهد، مفهوم آگاهانه ی این اشکال مبارزه ی طبقات انقلابی را که در جریان جنبش خود را بروز می دهند، نشان می دهد. مارکسیسم مخالفتی به طور مطلق دشمنانه با فرمولهای انتزاعی و نسخه های اصول گرایانه داشته و طلب می کند که باید موضع گیری دقیق نسبت به پیش روی مبارزه ی توده ای داشت، که همراه با رشد جنبش، رشد آگاهی طبقاتی توده ها، شدت یابی بحران اقتصادی و سیاسی، به طور دائم زمینه را برای روشهای متفاوت جدید دفاع و حمله مساعد می کند. مارکسیسم در نتیجه به طور مثبتی هر شکل مبارزه را رد نمی کند. تحت هیچ شرایطی مارکسیسم خود را تنها به اشکال مبارزات ممکن و موجود در لحظه معین محدود نمی کند، اشکال جدید مبارزه را که در آن دوره ناشناخته به شرکت کنندگان است و به طور اجتناب ناپذیری در شرایط اجتماعی تغییر یافته بروز می کند، می پذیرد. از این جهت مارکسیسم از پراتیک توده ها می آموزد، اگر چنین بتوان آن را بیان کرد، و هرگز ادعا نمی کند که به توده ها شیوه مبارزه ای را بیانورد که «اسلوب شناسان» در انزوای مطالعاتی شان به آن رسیده اند. کائوتسکی می گوید، ما



▶ اکنون به هنگام مطالعه ی اشکال انقلاب اجتماعی - می دانیم که بحران درحال فرارسیدن اشکال جدیدی از مبارزه را طلب خواهدکرد که ما اکنون قادر به پیش بینی آنها نیستیم.

دوما، خواستار بررسی مطلق تاریخی مسئله ی اشکال مبارزه است. بررسی این مسئله بدون در نظر گرفتن وضعیت مشخص تاریخی ما را در درک اصول ماتریالیسم دیالکتیکی به ناکامی می کشاند. در مراحل مختلف تکامل اقتصادی، بسته به اختلافات در شرایط زیست سیاسی، ملی - فرهنگی و شرایط دیگر، اشکال مختلف مبارزه بروز کرده و به اصلی ترین شکل مبارزه تبدیل می شوند؛ و در رابطه با آن، اشکال جانبی و معین مبارزه نیز به نوبه ی خود تغییر می یابند. تلاش برای جواب آری یا نه دادن به مسئله ی آیا باید وسایل مخصوص مبارزه به کارگرفته شوند، بدون بررسی وضعیت مشخص در جزئیاتش در جنبش معین در مرحله ی مشخص رشدش، به معنای کنار گذاشتن کامل موضع مارکسیستی است.

لنین باز هم تصریح کرد: «... یک مارکسیست مبنای کار خود را مبارزه ی طبقاتی و نه صلح اجتماعی قرار می دهد. در دوره های بحرانهای شدید اقتصادی و سیاسی مبارزه ی طبقاتی مستقیماً به جنگ داخلی کشیده می شود، مثلاً به مبارزه ی مسلحانه بین دو بخش از مردم. در چنین دوره هائی، یک مارکسیست می بایستی به نفع جنگ داخلی موضعگیری کند. هرگونه محکوم کردن اخلاقی جنگ داخلی از نگاه موضع مارکسیستی مطلقاً مجاز نیست.»

او هم چنین می گوید: «... زمانی که مبارزه طبقاتی روی جنگ داخلی تمرکز یافت، سوسیال - دموکراتها باید آن را وظیفه ی خود بدانند و نه تنها در آن شرکت کنند، بلکه نقش رهبری را در جنگ داخلی به دست آورند. سوسیال - دموکراتها باید تمرین کرده و سازمانهایشان را به مفهوم واقعی کلمه به مثابه یک نیروی جنگ جو آماده ی عمل کنند و هیچ فرصتی را برای ضربه وارد کردن به نیروهای دشمن از دست ندهند...»

اما همان طور که لنین اعلام داشت و تاکنون تجربه ی جنبش جهانی کمونیستی نشان داده کمونیستها هیچ گاه نباید کوچک ترین قصد پیش کشیدن شکلی از مبارزه با وادار کردن مردم به آن، داشته باشند. لنین جنگ پارتیزانی را به مثابه شکل اجتناب ناپذیری از مبارزه

زمانی که جنبش توده ای به سطح قیام رسیده باشد، می پذیرد. او پشتیبان جنگ پارتیزانی علیه طبقه ی حاکمه، مقامات دولتی سرکوب گر و دیگر عناصر ارتجاعی به شرطی است که «۱. احساسات توده ها به حساب آورده شود؛ ۲. وضعیت جنبش کارگری در منطقه در نظر گرفته شود؛ ۳. و نیروهای پرولتاریا در منطقه نابود نشوند.»

تجربه تاکنونی جنبش جهانی کمونیستی صحت این آموزشهای لنین را به اثبات رسانده است. با به کار بردن این آموزشهای لنین در شرایط مشخص چین، مائو تسه دون خط مشی تاکتیکی انقلاب چین را تکامل داد و در سال ۱۹۴۹ به پیروزی رساند. مائو در نوشته ها و صحبتهايش همیشه تاکید داشت که از تجربه ی چین نباید کپی برداری مکانیکی در جاهای دیگر کرد. او پیوسته روی تکامل راه انقلاب هر کشور براساس تحلیل مشخص از شرایط مشخص آن تاکید داشت و همان طور که لنین گفت، تجزیه تحلیل شرایط تاریخی در سطح بین المللی و کشوری.

اما صدمه زمانی شروع شد که کتاب «زنده باد پیروزی جنگ درازمدت خلق» توسط لنین بیانو در سال ۱۹۶۶ انتشار یافت که اعلام نمود جنگ درازمدت خلق راه انقلابی برای همه است، که خلاف خط مشی عام سال ۱۹۶۳، «پیشنهاد در مورد خط مشی عام جنبش جهانی کمونیستی» بود، که منعکس کننده ی خط ماجراجویانه چپ بود که در حزب کمونیست چین غالب شده بود. تمام کشورهای سابقاً مستعمره، نیمه فئودال و وابسته در دوره استعمار (همان گونه که لنین تقسیم بندی کرد) همه به طور یک نواختی «کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فئودال» همانند چین قبل از ۱۹۴۹ نامیده شدند که توجیه تئوریک بود برای مبارزه مسلحانه به مثابه تنها شکل مبارزه و این که عصر لنینیسم به مثابه عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتاریائی به «عصر جدید فروپاشی سراسری امپریالیسم و پیروزی سراسری انقلاب پرولتاریائی» تغییر پیدا کرده است، عصر مائونیستی بعداً برای توضیح آن بوجود آمد. بدین ترتیب خط ماجراجویی چپ که در سال ۱۹۶۹ درکنگره نهم حزب کمونیست چین غالب بود، مدعی شد راه انقلاب چین در تمامی کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین کاربرد دارد. این خط تاکید کرد که مبارزه مسلحانه تنها شکل مبارزه است که بعداً توسط حزب کمونیست هندوستان (م - ل) در میلیتاریسم و جنگ

پارتیزانی به مثابه تنها شکل مبارزه و خط اضمحلال درکنگره ۱۹۷۰ تصویب شد. این به کارگیری مکانیکی و سکتاریستی راه انقلاب چین بود، بدون در نظر گرفتن تغییرات مهمی که در سطح جهانی و در هندوستان بعد از جنگ جهانی دوم به وقوع پیوسته بود، وضعیتی که نظام امپریالیستی تحت رهبری آمریکا غارتگری نواستعماری را مستقر ساخته بود، و بدون تحلیل تغییرات بزرگی که بعد از ۱۹۴۷، تحت استعمارنو توسط نظام کمپرادوری ادامه یافت.. این خط سکتاریستی حزب کمونیست هندوستان (م - ل) در سالهای ۱۹۶۹ - ۱۹۷۲، باعث عقب نشینی شدید و از هم پاشیدگی شد که جنبش انقلابی از آن صدمه دید.

با وجود این درسها و با وجود تغییرات سریعی که در هندوستان در دوران دهه ی بعد از ناگزالیاری رخ داد و به ویژه تغییرات دوده ی اخیر توسط سیاستهای نئوکولونیالیستی، حزب کمونیست هندوستان (مائونیست) این خط خودکشانه را زیر پرچم مائونیسم ادامه می دهد و خط مشی توده ای مائو را به دور انداخته است. آنها نه سطح کنونی بسیج توده ها و نه سطح بسیج و سیاسی کردن ۲۰۰ میلیون طبقه ی کارگر، رهبری ۵۰۰ - ۶۰۰ میلیون فقیرترین دهقانان بی زمین و کارگران کشاورزی را که متحدین عمده انقلاب هستند، و نه وضعیت مشخص غارت نواستعماری را در نظر می گیرند. حزب کمونیست (مائونیست) کسب قدرت سیاسی را در نظامی گری خلاصه کرده و بیش از پیش سلاحهای پیشرفته به کار می برد. به نام مخالفت با «ترور سفید» از طریق «ترور سرخ» به کشتن خبرچینان پلیس و حتا اهداف غیرنظامی می پردازد. آنها حاضر به پذیرش این واقعیت نیستند که انقلاب هندوستان در مرحله ی حساسی جریان دارد که تمامی کشورهای سوسیالیستی رو به انحطاط گذاشته و در راه سرمایه داری گام نهادند و که حزب کمونیست هندوستان از عقب نشینی سختی رنج می برد که غلبه بر آن تنها با تکامل دادن تئوری مارکسیستی - لنینیستی و پراتیک در شرایط مشخص کنونی ممکن است. همچنین باید فراخوان مائوتسه دون را در انقلاب فرهنگی در مورد مبارزه با جریان انحرافی برای پیروزی در کسب قدرت سیاسی و ادامه مبارزه طبقاتی تحت قدرت پرولتاریائی در نظر گرفت.

اگر حزب کمونیست هندوستان - حزب کمونیست هندوستان (مارکسیست) راه انقلاب دموکراتیک را رها کرده و به مجریان



پایاده کردن خط نواستعماری طبقه ی حاکم تبدیل شده اند، چه در قدرت و چه با عذرخواهی شان در دیگر ایالات، صدمات غیرقابل شمارشی به جنبش انقلابی وارد می کنند، حزب کمونیست (مائوئیست) با راه آتارشیستی اش در نهایت به نظام ارتجاعی حاکم کمک می کنند تا مبارزه ی انقلابی مردم را در کشور سرکوب کند و جواب مردم ساختن غولی از مائوئیسم است...



بجز نوشته هایی که با امضای تحریریه منتشر می گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می باشد، دیگر نوشته های مندرج در نشریه رنجبر به امضا های فردی است و مسئولیت آنها با نویسندگانشان می باشد.

جنگ بر سر منابع... بقیه از صفحه آخر

نوشته، بعد از بررسی کوتاه پیشینه جنگ بر سر منابع طبیعی در تاریخ نظام جهانی سرمایه بویژه در منطقه بزرگ و سوق الجیشی خاورمیانه- اقیانوس هند به چند و چون منابع عظیم طبیعی و موقعیت ژئو پولیتیکی افغانستان در پروژه جهانی آمریکا می پردازیم.

پیشینه جنگ بر سر منابع در تاریخ

در تاریخ ۵۰۰ ساله سرمایه داری همیشه یک رابطه نزدیک بین پدیده جنگ و منابع طبیعی وجود داشته است. استعمارگران کهن در جست و جوی کسب منابع طبیعی جهت فروش در کشورهای اروپایی بطور عمده از طریق تهاجم و جنگ به تسخیر کشورهای غیراروپایی به منزله مستعمرات خود دست می زدند. با این که ویژگیهای پروسه مستعمره سازی توسط کشورهای اروپایی با یکدیگر تفاوت داشتند، ولی همگی آنان در ماهیت بر اساس استثمار انسانی و غارت

منابع طبیعی کشورهای غیر اروپایی عمل می کردند.

بررسی سیاسی روند استعمار سازی اسپانیایی ها در آمریکای لاتین، بلژیکی ها در کنگو (کین شاسا)، رواندا و بروندی این امر را به خوبی نشان می دهد. اسپانیایی ها بعد از تسخیر کشور پرو در آمریکا ی جنوبی با استفاده از یک نظام سنتی رایج در آن کشور به اسم «میتا» هزاران هزار پرویی را در معادن نقره به کار گماشته و باعث مرگ آنان از سموم جیوه شدند. بلژیکی ها بعد از تسخیر مستعمرات خود در آفریقای مرکزی توتسی ها را به مقامات عالیرتبه دولتهای مستعمراتی خود در رواندا و بروندی گمارده و از آنها در جهت استثمار هوتوها استفاده کردند. همان طور که می دانیم بعد از استقلال رواندا و بروندی در آغاز دهه ۱۹۶۰ نخبگان دیکتاتور توتسی در آن کشورها به حاکمیت رسیده و به ستم علیه هوتوها ادامه دادند. اختلافات موجود به رشد رعب و وحشت و تفرق کمک کرده و بالاخره در دهه ۱۹۹۰ بعد از سی سال منجر به جنگهای خانمانسوزی بین این ملتها شد.

جنگ بر سر منابع در عصر حاضر

پروسه ی کشف و استخراج منابع طبیعی در عصر حاضر نیز عموماً به جنگ و قهر ختم می شود. در سال ۱۹۹۷، دو نفر محقق بعد از بررسی و تحلیل اوضاع اقتصادی در ۹۵ کشور در دوره ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ به این نتیجه رسیدند که میزان وابستگی هر کشوری به صدور منابع طبیعی رابطه نزدیک با عقب ماندگی و توسعه نیافتگی اقتصادی و سیاسی آن کشور دارد. محقق دیگری به نام پال کولی بر طی یک تحقیق به این نتیجه رسید که ۵۴ جنگ داخلی که در دوره ۱۹۶۵-۱۹۹۹ به وقوع پیوستند، رابطه نزدیک بین منابع طبیعی و جنگ را نشان می دهند. کمپانی های فراملی برای دستیابی به منابع طبیعی به این جنگها دامن می زنند. در سالهای ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۹ جنگهای مختلف در جهان که عمدتاً جنگهای داخلی بودند، توسط فراملی های بزرگ که کنترل مالی بر کشورهای کلیدی و نیرومند درون نظام جهانی سرمایه دارند، در کشورهای صاحب نفت، الماس، مس و... واقع در آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین دامن زده و حمایت شده اند. در کشورهایی که صاحب این منابع مهم نیستند، درصد وقوع جنگهای داخلی یک در صد و در کشورهایی که دارای این مخازن هستند احتمال جنگ داخلی بیشتر از ۲۰

در صد در عرض یک سال است. در این جنگها بیشتر از ۹۰٪ تلفات انسانی، غیر نظامی ها هستند. تا آغاز قرن بیستم، ۹۰٪ تلفات در جنگها، سربازان بودند. این نوع جنگهای «سنتی» امروز به ندرت اتفاق می افتند. آنچه که عادی و نورمال محسوب می شود، جنگها برای منابع با تلفات غیر نظامی است. بطور نمونه، تاریخ معاصر کشورهای نفت خیز آفریقا مثل نیجریه، گابن، سودان، کنگو (برازاویل) و... پر از جنگهای داخلی، کودتاها، دیکتاتوری ها و... بوده و از ۱۹۶۰ به این سو میلیونها انسان از گرسنگی، سوء تغذیه، مرض، بی امنیتی و قحطی در این کشورها به خاطر جنگهای داخلی متعدد بر سر تصاحب منابعی چون نفت، الماس، مس و دیگر منابع از بین رفته اند. در کشور کنگو- کین شاسا، یکی از حاصلخیزترین کشورهای جهان، در طول ۴۵ سال گذشته به ویژه در سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ نیروهای نظامی ۱۲ کشور همجوار با حمایت اولیگوپولی های مالی نظام جهانی، جنگهای گوناگون «قبیله ای» را در مناطق مختلف آن کشور برای کشف و استخراج طلا، الماس، چوب، مس، کوبالت و کولتان به راه انداختند که امروز به عنوان «جنگ جهانی اول آفریقا» معروف شده است. با اینکه کشور کنگو (برازاویل) چهارمین کشور حاصلخیز نفت در آفریقا (بعد از لیبی، نیجریه، گابن و الجزیره) محسوب می شود، ولی قرض خارجی آن به الیگوپولی های مالی نظام به خاطر اعمال «تبادل نابرابر» و استثمار منابع انسانی آن کشور توسط «الف اکی تان»- کمپانی نفتی فرانسه - و فساد مالی و ارتشای رایج در درون رژیم کمپرادور، به شش میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار می رسد. در انگولا، در غرب آفریقا، جوزف ساویمبی با حمایت قدرتهای خارجی به ویژه آمریکا، در آخرین دهه های دوره «جنگ سرد» نزدیک به ۴ میلیارد دلار از فروش الماس، عاج و دیگر منابع طبیعی به دست آورد. این امر بدون کمک «سیا» و همکاران بین المللی آن مثل سازمان «موساد» امکان پذیر نبود. در همان دوره ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۱، یک میلیون نفر از جمعیت ۱۰ میلیون نفری کشور انگولا در جنگ داخلی که ساخت آمریکا بود، کشته شدند و از هر پنج کودک یکی قبل از رسیدن به اولین سالگرد تولد خود رخت از این جهان فروبست و ۴۰٪ جمعیت کشور بی خانمان و آواره شدند. در مدت بیست سال تمامی درآمدها از فروش نفت و دیگر منابع بین شرکتهای فراملی غرب و جوزف



سلاویمی تقسیم و در بانکهای آمریکا و اروپا ذخیره شد و هیچ وقت در داخل آنگولا به مصرف نرسید. نه تنها در آمدهای حاصله از نفت آنگولا به تاراج رفت بلکه آنچه به مردم رسید کشتار، فقر، مرگ و میر و عدم امنیت بود که از پیامدهای آنی هر جنگ داخلی بر سر منابع طبیعی و انسانی است.

نقش اولیگوپولی های انحصاری در جنگهای کنونی

امروز شرایط کشورهای در بند پیرامونی که دارای منابع عظیم طبیعی به ویژه نفت و گاز هستند، چندان تفاوتی با آنگولای دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ ندارد. جنگهای داخلی در لیبیا (برسر الماس)، در دارفور (برسر نفت)، در سیرالیون (برسر الماس)، در شرق کنگوی کین شاسا (برسر الماس و دیگر فلزات استراتژیکی) و در افغانستان (برسر لیتیم) هر سال هزاران کشته و میلیونها انسان را بی خانمان، آواره و پناهنده می سازند. در عوض، به شکرانه این جنگها و تبه کاریها که را س نظام جهانی «در بستر مرگ» به سان ضحاک «ماردوش» در سراسر عالم به راه انداخته، اولیگوپولی های انحصاری مالی به تاراج این منابع ادامه می دهند. هر جا که منابع طبیعی برای تاراج موجود باشد، اولیگوپولی های انحصاری مالی نیز با حمایت بانکهای مرکزی کشورهای جی ۸ به اضافه ی چین و با حمایت بانک جهانی حضور دارند. سیاستهای بانک جهانی و لفاظی های سران بانکهای مرکزی بطور عمده این تاراجها (انباشت سود و ثروتها) را مورد توجیه قرار داده و به رابطه فساد، ارتشا، جنگ داخلی و فقر با اولیگوپولی ها در آن فجایع،

سیمای مشروع و طبیعی می دهند. بدون تردید تاراج منابع کشورهای در بند پیرامونی فقط و صرفا از طریق اشتعال جنگهای خانمانسوز داخلی در آن کشورها به دست نیامد. در دوره ۵۴ ساله «جنگ سرد» (۱۹۴۷ تا ۱۹۹۱) که دولت آمریکا در طول آن به تدریج به قله حاکمیت نظام جهانی سرمایه رسید به فرمان اولیگوپولی های انحصاری دست به یک رشته کودتاهای نظامی خونین به ترتیب در کشورهای ایران (۱۹۵۳)، گواتمالا (۱۹۵۴)، تایلند و پاکستان (۱۹۵۸)، کنگو (۱۹۶۰)، عراق (۱۹۶۳)، اندونزی و غنا (۱۹۶۵)، آرژانتین (۱۹۶۷)، کامبوج (۱۹۷۰) و شیلی (۱۹۷۳) زد تا منابع طبیعی و انسانی آن کشورها را با استقرار رژیمهای

دیکتاتور و وابسته در معرض تاراج و استثمار اولیگوپولی ها و طبقات بورژوا کمپرادور در آن کشورها قرار دهد. پروسه کودتای نظامی و استقرار رژیم سوهارتو در اندونزی نه تنها یک جنگ داخلی تمام عیار محسوب شد که در آن در عرض دو سال و نیم (۱۹۶۵ تا ۱۹۶۷)، یکصد هزار نفر قتل عام شدند، بلکه با استقرار یک رژیم کمپرادور، فاسد و دیکتاتور موجب جنگهای خونین داخلی دیگر نیز گشت که تا کنون ادامه دارد. در سال ۱۹۷۵، دولت مرکزی در جاکارتا (پایتخت اندونزی)، طی یورش به جزیره تیمور شرقی که مردمش خواهان خود مختاری و حق تعیین سرنوشت ملی بودند، به قتل عام مردم آن جزیره پرداخت. در طول دهه ۱۹۸۰ دولت مرکزی با تهاجمات نظامی خود مردم (ایرین) را که خواهان حق مالکیت بر منابع طبیعی خود (طلا و مس) بودند، از دم تیغ گذرانده و بخش اعظم آن جزیره را با خاک یکسان کرد. در سالهای اخیر (۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰) دولت مرکزی سیاست های سرکوبگرانه و تهاجمی خود را به ایالت آچه (در منطقه ی شمالی جزیره سوماترا) که دارای منابع نفت و گاز طبیعی است، گسترش داده است. در این جنگها و تهاجمات نظامی، دوات مرکزی اندونزی در جاکارتا از حمایت بی دریغ شرکتهای اولیگوپولی مثل «اکسان-موبیل» و شرکتهای انحصاری تایر ماشین و لاستیک سازی و نهادهای بین المللی بانک جهانی برخوردار بوده است. امروز آمریکا به عنوان راس نظام برای سیطره بر منابع کره خاکی خود را مقید و محدود به اشتعال جنگهای داخلی در کشورهای به ویژه در بند داخلی محدود نمی کند. هیات حاکمه آمریکا بطور مستقیم در جنگهای ساخت آمریکا بر سر منابع شرکت فعال دارد.

جنگهای کنونی آمریکا بر سر منابع

حمله نظامی آمریکا به افغانستان در سال ۲۰۰۱ و سپس عراق در سال ۲۰۰۳ که منجر به ویرانی و اشتعال جنگهای داخلی «چند بُعدی» در آن کشورها گشته است به خاطر ایجاد هژمونی بر منابع طبیعی به ویژه نفت در منطقه وسیع خاورمیانه بزرگ - اقیانوس هند (آسیای جنوب غربی، آسیای مرکزی و جنوبی) بود. سیطره بر منابع طبیعی کشورهای این منطقه سوق الجیشی و ژئوپولیتیکی و صدور آنها از طریق تنگه هرمز و تنگه باب المندب از یک سو و از بنادر هند واقع در سواحل پاکستان پس از عبور از افغانستان از سوی دیگر یکی از مولفه های مهم و پایه های اصلی پروژه

جهانی آمریکا از سالهای پایان جنگ جهانی دوم به ویژه پایان دوره «جنگ سرد» تا کنون محسوب می شود. علیرغم انکار دولتمردان آمریکایی، پروژه جهانی آمریکا و عملکردهای این دولت در منطقه خاورمیانه- اقیانوس هند به دور توسعه و سیطره کامل بر منابع نفتی آن منطقه می چرخد. دوسوم نفت جهان در این منطقه که «محور نفتی» نامیده می شود قرار دارد. ادعای دولت اوباما و هیاهوی رسانه های گروهی جاری مبنی بر کاهش وابستگی آمریکا به نفت این منطقه و شعار دوگانه «جنگ علیه تروریسم» و «جنگهای ضد شورشی» و اشتعال آنها در آن منطقه (از عراق و یمن در خلیج فارس گرفته تا افغانستان و پاکستان) و احتمال گسترش این جنگهای «ساخت آمریکا» به کشورهای آسیای مرکزی از یک سو و به هندوستان از سوی دیگر پوشش آمریکا در جهت پنهان ساختن هدف نهایی حاکمان کاخ سفید از انظار عمومی به ویژه آمریکایی هاست. تسلط بر جهان از طریق ایجاد هژمونی بر منابع طبیعی در مرحله اول و سپس «اقتای رقبای بالقوه» و «مهار چین» در مرحله دوم هدف نهایی آمریکاست. این هدف اصلی که در اسناد امنیت ملی آمریکا به تفسیر توضیح داده شده و بعدها بطور غیرمستقیم نیز در «دکترین بوش» (پسر) ذکر شده است، هیچوقت در دو سال گذشته از سوی اوباما و دیگر دولتمردان کابینه او رد یا تکذیب نشده است. در اواخر دهه ۱۹۸۰ وزارت دفاع آمریکا به ریاست دیک چنی که بعدها در کابینه بوش (پسر) به مقام معاونت ریاست جمهوری آمریکا رسید، متنی در باره استراتژی جهانی آمریکا تهیه کرد که در آن وظیفه و مأموریت آمریکا به شرح زیر فورموله شده بود: «اقتای رقبای بالقوه (به احتمال زیاد کشورهای «بریک» - برزیل، روسیه، هندوستان و چین - مترجم) به این امر که آنها احتیاجی ندارند که نقش بزرگ و یا سیاستهای تهاجمی مهمی در جهت حفظ منافع مشروع خود اتخاذ کنند زیرا آمریکا از منافع آنان دفاع خواهد کرد. پس سیاست آمریکا باید بر اساس این اصل باشد که آنها را تشویق کند که رهبری آمریکا را به چالش نطلبیده و از براندازی نظم سیاسی و اقتصادی موجود پرهیز کنند (روزنامه «نیویورک تایمز»، هشت مارس ۱۹۹۲). هیات حاکمه آمریکا بویژه نو محافظه کاران که بر خلاف باور خیلی از مردم امروز هم در درون نهادها و ارکان حکومتی آمریکا به ویژه در میان ارتشیان عالیرتبه پنتاگون و هم در رسانه های گروهی انحصاری





از نفوذ قابل توجه برخوردارند، اعتقاد دارند که کنترل بر جهان و ایجاد «بازار آزاد» در آن از طریق تسلط بر منابع طبیعی میسر می‌گردد. از طریق تسلط بر منابع طبیعی به ویژه انرژی جهان و با وجود قدرت و تفوق میلیتاریستی، آمریکا بالقوه قادر است از طریق کنترل برهفت تنگه‌ی سوق الجیشی در جهان و در نتیجه کنترل کامل بر سیر و حرکت منابع طبیعی، هر کشوری را مغلوب و مطیع سازد. این پروژه ضرورتاً ساخته و پرداخته‌ی نم‌محافظه کاران نیست که تصور شود که بعد از رفتن آنها، نظام جهانی نیز از پروژه سيطره و هژمونی دست بردارد. این پروژه منبعت از رشد تاریخی و تحولی تار و پود (متابولیسم) نظام بوده و سابقه شکل‌گیری و توسعه آن به دوران ریاست جمهوری ریچارد نیکسون در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ و حتی به دوره بعد از پایان جنگ جهانی دوم می‌رسد: دوره‌ای که در آن آمریکا به تدریج رقبای خود در درون کشورهای مسلط مرکز را یکی بعد از دیگری به «شرکای» مطیع تبدیل ساخته و بالاخره خود را در راس نظام قرار داد. در نیمه دوم دهه‌ی ۱۹۷۰ وقتی که جیمی کارتر رییس جمهور آمریکا بود، سیاست آمریکا در رابطه با موقعیت استراتژیکی و نفتی منطقه‌ی خلیج فارس - اقیانوس هند در سند معروف «دکترین کارتر» فرموله شد. مطابق این دکترین «هر تلاشی توسط یک نیروی خارجی در جهت کسب کنترل منطقه (که شامل تنگه‌های مهم هرمز در خلیج فارس، باب‌المندب در خلیج عدن و بنادر مهم پاکستان در سواحل اقیانوس هند می‌شد - مترجم) به عنوان تهاجم علیه منافع حیاتی آمریکا محسوب گشته و طبعا به هر وسیله ضروری از جمله نیروی نظامی دفع خواهد گشت.» براساس این سیاست دولت کارتر در سالهای آخر دهه ۱۹۷۰ «نیروی اعزامی ضرب العجلی» را روانه آن منطقه ساخت (رجوع کنید به مجله «مانتلی ریویو»، شماره ۸، ژانویه ۲۰۰۷). از آن زمان بدین سو حضور نظامی آمریکا در آن منطقه همیشگی شد. این حضور بعد از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد نه تنها در کشورهای آن منطقه تثبیت گشت، بلکه به تدریج در بیست سال گذشته (۲۰۱۰-۱۹۹۱) در جمهوری‌های سابق شوروی در آسیای مرکزی و قفقاز نیز گسترش چشمگیر یافت. این حضور از قرقیزستان (در آسیای مرکزی) گرفته تا بحرین و قطر (در خلیج فارس) و افغانستان و پاکستان (در آسیای جنوبی) شامل چندین پایگاه نظامی

دریابی، هوایی و زمینی چند میلیارد دلاری و شهرکهای نظامی متعدد (که همگی دارای خانه‌های مسکونی، مغازه‌ها و رستورانها، بیمارستانها و بانکها، سینماها و تاترها و... برای نیروهای نظامی و نیروهای پیمانی و کارکنان آژانس‌های خصوصی و امنیتی) می‌باشد. دولتمردان آمریکا و روشنفکران و ژورنالیستهای طرفدار نظام جهانی سرمایه ادعا می‌کنند که این حضور نظامی چیزی به غیر از پروژه «جامعه بین‌المللی» (بخوانید راس نظام جهانی) در جهت جنگ «علیه تروریسم» و پیشبرد سیاستهای ضد شورشی نیست. ولی واقعیت نشان می‌دهد که حضور فعال و چشمگیر آمریکا در مناطق سرزمینهای مشاهده می‌شود که آن مناطق و کشورها دارای ذخایر و منابع طبیعی هستند. بر ملا شدن و رسانه‌ای شدن ذخایر عظیم استراتژیکی و منابع عظیم طبیعی در افغانستان به خوبی نشان می‌دهد که کشوری که علاوه بر داشتن موقعیت جغرافی-سیاسی (ژئوپولیتیکی) دارای منابع عظیم نیز هست بالطبع در محاسبات سرکردگان راس نظام در گستره پروژه‌ی نظام جهانی مکان و نقش کلیدی ایفا می‌کند.

نقش منابع طبیعی افغانستان

در پروژه‌ی جهانی آمریکا :

علیرغم این امر که افغانستان به خاطر اینکه مرزهایش جمهوریهای سابق شوروی (تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان)، پاکستان، ایران و چین را به هم متصل می‌سازد از یک موقعیت ژئوپولیتیکی کلیدی برخوردار است ولی خود افغانستان مملو از منابع عظیم ذخیره طبیعی است که تا ماه ژوئن ۲۰۱۰ از انظار عمومی پنهان مانده بودند. قیمت این منابع طبیعی به متجاوز از یک تریلیون دلار تخمین زده شده است. به غیر از آهن، مس، کوبالت و طلا، افغانستان دارای ذخایر دست نخورده کمیاب مثل لیتیوم است که در صنایع شیشه‌سازی، کامپیوتر، باتریهای مخصوص لپ‌تاپها یک منبع ضروری محسوب می‌شود. دولتمردان عالیرتبه وزارت دفاع آمریکا (پنتاگون) سالها پیش از حادثه مرموز یازده سپتامبر ۲۰۰۱ نه تنها از وجود این منابع اطلاع داشتند بلکه خود در پژوهش و کشف این منابع به دانشمندان زمین‌شناس آمریکا کمکهای شایانی کرده بودند. این دولتمردان که معماران اصلی پدیده‌ی میلیتاریسم هستند در عرض ۹ سال گذشته هیچ نوع اطلاعاتی در اختیار مردم در باره وجود این منابع نگذاشته بودند که بدین وسیله نیت اصلی خود را از انظار عمومی مخفی نگهداشته

و جنگهای ساخت آمریکا علیه «تروریسم بین‌المللی» طالبان و القاعده را مورد توجه قرار دهند. ارزش این منابع طبیعی و معدنی هزاران بار بیشتر از کل اقتصاد کنونی افغانستان که عمدتاً بر تولید تریاک و کمکهای مالی نیروهای اشغالگر به ویژه آمریکا تکیه دارد، است. در حال حاضر تولید ناخالص داخلی افغانستان در حدود ۱۲ میلیارد دلار است. با این حساب افغانستان در آینده نزدیک نه تنها به «عربستان لیتیوم» جهان تبدیل خواهد گشت بلکه با استخراج، تولید و صدور این منبع بزرگ معدنی بعد از کشور بولیوی مقام دوم را به خود اختصاص خواهد داد. در حال حاضر کشورهای بولیوی، شیلی، استرالیا و چین به ترتیب بزرگترین تولیدکنندگان و دارندگان ذخایر لیتیوم در جهان هستند. ادعای دولتمردان آمریکایی مبنی بر اینکه آنها تا سال ۲۰۰۷ اطلاعاتی از وجود این منابع نداشتند دور از حقیقت است. وجود ثروتهای معدنی و طبیعی افغانستان هم به نخبگان اولیگوپولی‌های مالی و صنعتی و هم به هیات حاکمه آمریکا پیش از آغاز جنگ شوروی در افغانستان (۱۹۸۸-۱۹۷۹) معلوم بود. پژوهش‌های ژئولوژیکی (زمین‌شناسی) که توسط شوروی در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ در افغانستان به عمل آمد وجود منابع ذخیره‌ای معدنی مس (یکی از بزرگترین ذخایر در یوراسیا، آهن، کروم، اورانیوم، سرب، زینک، آلومینیوم، لیتیوم، فیروزه و... را در افغانستان تأیید می‌کند. این پژوهش‌ها نشان می‌دهند که ارزش واقعی این ذخایر چندین برابر بالاتر از یک تریلیون دلار است که پنتاگون اعلام کرده است. به غیر از فلزات ذیقیمت استراتژیکی کوبالت، اورانیوم، بوکسید و تیتانیوم افغانستان دارای ذخایر عظیم سنگهای پرقیمت مثل زمره، یاقوت کبود، الماس (برلیان) و مرمر است که در تولیدات دریانوردی، هوانوردی، تکنولوژی طب و مخابرات جزو اجسام مهم و ضروری محسوب می‌شوند. چون افغانستان در گذشته مستعمره هیچ کشور استعمارگر نبوده و اکثر این منابع عظیم همراه با فلزات و سنگهای قیمتی (عقیق، فیروزه، لیتیوم، الماس و...) در کوههای هنوز هم صعب‌العبور هندوکش قرار دارند، در نتیجه استعمارگران کهن و نوین هیچوقت موفق به کشف و استخراج این معادن نگشته بودند. به غیر از کوههای هندوکش، معادن بزرگی چون معدن عظیم مس در منطقه‌ی آئی‌نک در ایالت هلمند، معدن آهن در منطقه حاجی‌کک در



ایالت بامیان و ذخایر لیتیوم در ایالت غزنه جملگی به طور بالقوه بزرگترین معادن مس و آهن و لیتیوم در کل منطقه ژئوپولیتیکی یورو آسیا محسوب می گردند. در انظار عمومی، افغانستان به عنوان کشور ترانزیتی در ارتباط با لوله های نفت و گاز طبیعی از کشورهای آسیای مرکزی معروف بوده و تنها محفل های امنیتی و اطلاعاتی خبرداشته که متخصصین شوروی بعد از کشف ذخایر بزرگ گاز طبیعی در افغانستان در دهه ۱۹۶۰ اولین لوله گاز را در آن کشور ساختند که بوسیله آن احتیاجات گاز طبیعی جمهوری ازبکستان را تامین سازند. ولی در همان زمان بود که ذخایر بزرگ طلا، مرممر و فلورایت نیز مورد شناسایی قرار گرفتند. ولی امروز خیر از کشف ذخایر عظیم لعل، برلیان و فیروزه که کمیاب ترین سنگها و فلزات قیمتی در جهان هستند، طبیعتا بعد جدیدی به ماهیت جنگ در افغانستان می دهد که حایز اهمیت است. ادعای پنتاگون مبنی بر وجود «ذخایری که قبلا ناشناخته بودند» نشان می دهد که هیات حاکمه آمریکا هنوز تلاش می کند که در انظار عمومی این باور را حفظ کند که هدف آمریکا از حمله نظامی به افغانستان «جنگ علیه تروریسم» و «تغییر رژیم» در آن کشور بوده است. این ادعا منکر این حقیقت است که هدف آمریکا از حمله نظامی و اشغال افغانستان تسلط بر منابع طبیعی آن کشور در جهت پیشبرد هدف نهایی پروژه جهانی آمریکا - «تحدید» و مهار چین - می باشد. دولتمردان آمریکایی بویژه کارمندان عالیرتبه پنتاگون پیوسته می گویند که تنها اخیرا باخبر و متوجه شدند که افغانستان یکی از ثروتمندترین کشورهای حاصلخیز جهان بوده و به خاطر داشتن منابع طبیعی با کشورهای مثل گنگو (کین شاسا) قابل مقایسه است. ولی واقعیت این است که گزارشات ژئوپولیتیکی شوروی مبنی بر اینکه کشور افغانستان دارای هزار و چهار صد نوع فلزات و سنگهای معدنی است، بعد از پایان «دوره جنگ سرد» در اختیار مقامات پنتاگون گذاشته شده بود. آنها آگاهی کامل بر این امر داشتند که افغانستان به غیر از موقعیت جغرافی-سیاسی به عنوان یک پل زمینی و کریدور انتقال بین کشورهای واقع در سواحل بحر خزر (آذربایجان، قرقیزستان، ترکمنستان و ...) و کشورهای واقع در دریای عربی (پاکستان، عمان، امارات عربی و ...) صاحب منابع عظیم طبیعی نیز هم است که تسلط بی منازع بر آنها آمریکا را در رسیدن به هدف نهایی پروژه جهانی خود کامیاب می سازد.

از زمان کشف این منابع در دهه های ۶۰ و ۷۰ قرن بیستم به ویژه بعد از حمله شوروی به افغانستان، دولتمردان آمریکایی برنامه ریختند که با تبدیل افغانستان به «ویتنام شوروی» به منابع طبیعی افغانستان تسلط پیدا کنند. کمکهای آمریکا به مجاهدین افغانی و دیگر «رزمندگان آزادی» (بخوانید اسامه بن لادن و دیگر رهبران القاعده) در جنگ علیه نیروهای نظامی شوروی در افغانستان از یک سو و حمایت سازمان سیا از کشت و صدور تریاک که بزودی به یکی از نهادهای ثروتی در جهان تبدیل گشت، از سوی دیگر دو روی سکه «جنگهای سری و پنهانی» آمریکا را در افغانستان و سپس در پاکستان تشکیل داد. تولید و صدور هرویین از افغانستان به بازارهای جهانی به ویژه در اروپا و آمریکا متجاوز از ۲۰۰ میلیارد دلار سود نصیب دارندگان این تجارت می سازد. طبیعتا حمله و اشغال نظامی افغانستان توسط آمریکا و شرکایش (ناتو) که در حال حاضر به طولانی ترین جنگ در تاریخ آمریکا معروف گشته سالها ادامه خواهد یافت و در جریان آن اولیگوپولی های مالی -انحصاری نظام جهانی سرمایه به غارت و چپاول منابع غنی در آن کشور باستانی مشغول خواهند گشت. حاصل این پروسه غارت و چپاول (تبادل نابرابر) چیزی به غیر از تعمیق فقر، ویرانی و ناامنی برای افغانستان و مردم آن نخواهد بود. در نتیجه مقاومت مردم افغانستان علیه اشغالگران و تنفروبیزاری آنان از آمریکا و شرکایش را نمی شود بدون توجه به غارت منابع آن کشور توسط اولیگو پولی های انحصاری مورد بررسی جامع و مناسب قرار داد. افغانستان با موقعیتی که دارد یکی از سه ضلع مثلث «ضربه اول» امپراطوری جهانی سرمایه بر قربانیان نظام (جهانیان) را تشکیل می دهد. دو ضلع دیگر این مثلث در حال حاضر کشورهای عراق (در خاورمیانه بزرگ) و پاکستان در آسیای جنوبی (منطقه اقیانوس هند) هستند.

با توجه به آنچه که آمد:

امروز منطقه وسیع و ژئوپولیتیکی خاورمیانه - اقیانوس هند به میدان اصلی تلاقی و مبارزه ای کلیدی بین راس نظام جهانی سرمایه و موتلفین اصلی (کشورهای جی ۸) و همدستان کمپرادور بومی اش از یک سو و قربانیان نظام به ویژه در کشورهای پیرامونی در بند از سوی دیگر تبدیل گشته است. به نظر نگارنده، شکست پروژه جهانی آمریکا در آن منطقه بزرگ

به ویژه در افغانستان (که احتمالا به «ویتنام اوباما» تبدیل خواهد گشت) شرط لازم برای ایجاد موفقیت و شرایط مناسب در جهت ترقی، رفاه و استقرار عدالت اجتماعی در مناطق دیگر جهان است. پیروزی آمریکا در اشغال و تاراج منابع عظیم طبیعی افغانستان نه تنها نظام جهانی «در بستر مرگ افتاده» را از مرگ نجات خواهد داد، بلکه پیروزیها و پیشرفتهای مردمان دیگر مناطق جهان (آسیا، آمریکای لاتین، اروپا و ...) را شکننده و آسیب پذیر ساخته و بالاخره به فنا خواهد سپرد. این نکته به هیچ وجهی به این معنی نیست که ما به اهمیت مبارزاتی که امروز مردم مناطق مختلف جهان (از نیپال در آسیای جنوبی گرفته تا بولیوی و ...) به جلو می برند، کم بها دهیم. این نکته به این معنی است که قربانیان نظام و چالشگران ضد نظام نباید اجازه بدهند که آمریکا (راس نظام) در منطقه بزرگ خاورمیانه - اقیانوس هند که آن را برای وارد کردن «ضربه اول» در پروژه جهانی جنایت بارش انتخاب کرده، پیروز گردد. ن.

ن «ناظمی - مرداد ۱۳۸۹»

منابع:

- ۱- «حاکمین آفریقای بلژیک» پریستون، ۱۹۷۹.
- ۲- «ژورنال نفت و گاز»، ۲۰ ماه مه ۱۹۸۸.
- ۳- «شبح پادشاه لنوپولد»، نیویورک ۱۹۸۸.
- ۴- کولیر، «منابع طبیعی، توسعه و تلاقی»، در مجله «بانک جهانی»، ۲۸ آپریل ۲۰۰۳.
- ۵- «به سوی یک جنگ سرد جدید»، نیویورک ۲۰۰۳.
- ۶- «میوه شیرین شرقی»، نیویورک ۲۰۰۵.
- ۷- «جنگ آمریکا علیه تروریسم»، در سایت گلوبال ریسرچ، مونترال ۲۰۰۵.
- ۸- «جنگ های آینده بر سر منابع»، ۷ مارس ۲۰۰۶.
- ۹- «جنگ های منابع»، در مجله «مانتلی ریویو»، سال ۵۸، شماره ۸ ژانویه ۲۰۰۷.
- ۱۰- «افغانستان و...» در نشریه «ندای صبح»، اول اکتبر ۲۰۰۹.
- ۱۱- «جنگ افغانستان و منابع عظیم معدنی، در سایت «گلوبال ریسرچ» ۲۱ ژوئن ۲۰۱۰.
- ۱۲- روزنامه «واشنگتن پست»، شماره های ماه ژوئن ۲۰۱۰



دیکتاتوری مذهبی ... بقیه از صفحه آخر

ی خود دست برداشته باشند: اعتراض به ماهها مزد پرداخت نشده، اعتراض به اخراج سازهایی گسترده، عدم پرداخت بیمه بی کاری به کارگران بی کار، اعتراض به عدم امنیت بهداشتی و شغلی و تبدیل میدانهای کار به کشتارگاه انسانهای کار و زحمت، اعتراض به مزدی که سه برابر زیر خط فقر قرار دارد، اعتراض به دست برد به شندرغاز حقوق کارگران و بازنشسته ها به بهانه ی بحران اقتصادی و غیره.

رژیم جمهوری اسلامی درمقابل با این اعتراضات سیاست سرکوب بی رحمانه را درپیش گرفته است. بی اعتنائی به این خواسته های به حق کارگران و از همه مهمتر و گویا تر کشاندن فعالان کارگری به زیر شکنجه و محکومیتهای سنگین زندان، به جرم کوشش شان در سازمان دهی کارگران و اذیت و آزار آنان در زندان، که به طور مداومی جریان دارد؛ عدم اکتفا به این سرکوبها و رساندن قساوت به حدی که از جمله به اتهام واهی و مسخره ی «ارتباط با بیگانه گان»، دادگاه بلخ گونه مجددی برای اسالو رئیس هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه ترتیب داده است، درحالی که وی سالهاست در زندانهای جمهوری اسلامی زندانی است!؛ رژیم به این هم قناعت نکرده و به اذیت و آزار خانواده ی این فعال کارگری، به منظور به زانو درآوردن اش، ادامه می دهد؛ دستگیری مجدد رضا شهابی از اعضای هیئت مدیره این سندیکا بدون این که جرمی مرتکب شده باشد، که اعتراض نهادهای کارگری ایرانی و جهانی را در پی داشته است. به طوری که دراطلاعیه جمعی از فعالان کارگری داخل کشور در ۱۲ مرداد ۸۹، دراعتراض به دست گیری شهابی که درتهران پخش شد، آمده است: «سرمایه داری ایران مانند بقیه حکومتهای سرمایه داری با پلیس و دستگاه امنیتی و دادگاه و دفتر دستک مربوط به آن و با زندانهایش علیه کارگران است... سرکوب ما را از پای درنخواهدآورد. ما بژنده تر و متحدانه به مبارزه ادامه خواهیم داد»؛ و یا محاکمه ی تعدادی از کارگران به جرم عضویت در کمیته هماهنگی برای کمک به سازمان یابی کارگران؛ به زندان انداختن معلمان مبارز کشور که «جرمی» جز اعتراض به حقوق ناچیزشان و عدم پذیرش سرسپردگی به ترهات اسلامی، به خاطر دفاع از پاکیزه گی محیط علمی و آموزشی مرتکب نشده

اند؛ و دهها نمونه ی دیگر تجاوز به حقوق کارگران و زحمت کشان، نشان بارزی است از اعمال دیکتاتوری افسارگسیخته ی مذهبی درمقابل با موج اعتراضی انسانهای کار و زحمت که می رود تبدیل به سونامی بنیان کن رژیم ارتجاعی مذهبی حاکم بر ایران گردد.

درقرن بیست و یکم این گونه رفتار هر رژیم بورژوائی، همانند تلاش مذبحخانه ی غریقی است که دست به هرکثافت و جلبکی برای نجات خود می زند، که آخرین نمونه اش توسل مجدد رژیم به سلاح پوسیده «ولایت مطلقه فقیه» و کنار زدن هرگونه قانونیت عرفی می باشد که توسط خامنه ای اخیرا اعلام شد و مورد تمسخرایرانیان و جهانیان قرارگرفت.

در عراق نیزهمین روش سرکوب جنبش کارگری توسط حاکمان اسلامی آن اعمال می شود. زنان اولین قربانیان نظام مذهبی حاکم برعراق بودند و اکنون نوبت کارگران رسیده است که باید به زنجیر کشیده شوند تا حاکمان اندک آسایشی یافته، نفس راحتی کشیده و درزیر برق سرنیزه نیروهای اشغال گر امپریالیست و عراقی به چپاول منابع غنی عراق از یک سو و استثمار کارگران و زحمت کشان آن کشور از سوی دیگر مبادرت ورزند.

سندیکاهای کارگری از دوران حاکمیت رژیم سابق عراق باقی مانده و کارگران به برکت وجود تشکل سندیکائی شان قادر به دفاع از حقوق ابتدائی خود بودند. بنابراین کارگران متشکل به مثابه دشمن حاکمان اسلامی عراق می بایستی سرکوب می شدند و دراولین اقدام، قدغن کردن تشکلهای کارگری دردستور حاکمان قرارگرفت. اخیرا قانونی درعراق تصویب شد که «کلیه ی فعالیت های سندیکایی در چارچوب وزارتخانه ها، شعبات و حوزه های آن ممنوع اعلام گشت». این قانون ضد کارگری با شماره ۲۴۴ که در تاریخ ۲۰ و ۲۲ ژوئیه انتشار یافت به پلیس اجازه داده است تا محل سندیکاهای کارگری را اشغال کرده و اموال موجود درآنها را ضبط نموده و درآنها را ببندد. امری که ۲۹ سال پیش توسط رژیم جمهوری اسلامی ایران درمورد تشکلهای کارگری و تشکلهای سیاسی به اجرا گذاشته شده بود.

کارگران برق بغداد در مخالفت با این تجاوز آشکار به حقوق خود دست به اعتصاب زدند و خواهان لغو این قانون ضدکارگری شدند. درکشورهای پیش رفته سرمایه داری، بورژوازی حاکم با امکاناتی که دارد و به ویژه با خریدن رهبران سازش کار اتحادیه

های کارگری، تلاش می کند تا مانع از رشد جنبش کارگری و رادیکال شدن آن گردد. اما درکشورهای نظیر ایران، به دلیل آن که بورژوازی تازه به دوران رسیده می خواهد «یک شبه، ره صدساله را ببیماید» و شکاف بین فقر و ثروت به حدی رسیده است که امکان هرگونه سازشی را ناممکن ساخته است، جنبش کارگری و متشکل بودن و یا متشکل شدن کارگران را خطری بالفعل محسوب می دارد، بنابراین جز سرکوب هرچه شدیدتر راهی برای نجات خود ندارد. رفرمیسمی که جناحی از حاکمان درایران درفکر تحقق آند، شدنی نیست و اگر هم موقتا بتواند وارد مرحله ی عملی بشود، زمینه را بازهم مساعدتر برای انقلاب کارگران و زحمت کشان خواهد کرد. تجربه رفرمهای شاه دربرابر ما است که نه به تحکیم حاکمیت وقت، بلکه منجر به انقلاب بهمین ۵۷ گردید.

بدون شک کارگران ایران و عراق مصمم تر و متحدتر از پیش، ازحقوق خود دفاع کرده و نخواهند گذاشت حاکمان اسلامی دوران خلیفه گری قرون وسطا را درمنطقه ی خاورمیانه به راه اندازند. کارگران و زحمت کشان، قهرمانان راستین مبارزه با رژیم های اسلامی حاکم اند و نه اصلاح طلبان حکومتی و بورژوا - لیبرالهای وابسته به امپریالیسم! و بالاخره دیکتاتوری مذهبی با دست توانای کارگران و زحمت کشان به بهترین وجهی می تواند ازبین برده شود. و چنین باد!

ک/ابراهیم - ۱۸ مرداد ۱۳۸۹



از سایت زبان های خارجی
حزب رنجبران ایران
دیدن کنید!

http://www.ran-jbaran.org/01_english



بحثی پیرامون آزادی و دموکراسی!

انسان موجودی است اجتماعی، متفکر و ابزارساز و بنابراین خصلت جست و جوی گرش، رشدیابنده. به این اعتبار و زنده گی کردن دراجتماعی انسانی و داشتن ارتباط با دیگر انسانها اجبارا محدودیتهایی در عمل ایجاد می کند که باید هر انسانی آن را بپذیرد، ضمن این که درمقابل محدودیتهایی که جلو تکامل انسان و جامعه را بگیرند، شورش نماید. به این اعتبار انسانهای آینده نگر باید درمقابل محدودیتهای ناحق مقاومت و مبارزه کرده و برای تغییر جامعه بکوشند. به عنوان مثال هیچ فردی حق دزدیدن ثمره ی کار دیگران را ندارد و هیچ فردی حق حکمرانی جابرانه به هم نوعش را نداشته و نباید پایش را توی کفش دیگران بگذارد. لذا فراگرفتن در برابر این گونه دزدان و آن نوع حاکمان است که جامعه را درجهت پیشرفت به سوی کمال می برد.

با توجه به این که اجتماع کل و انسان جزئی از آن است این واقعیت ساده هم که جزء باید تابع کل باشد، چندان مشکل نیست. درعین حال، کل در صورتی می تواند موجودیت خود را به مثابه کل حفظ کند که موجودیت و استقلال نسبی جزء را در چهارچوب موجودیت کل، مراعات کند. پس در برخورد به حقوق انسانها در اجتماع بشری، از یک سو حقوق فردی تابع حقوق اجتماعی است و از سوی دیگر حقوق اجتماعی باید حقوق فردی را محترم بشمارد و تمامی این حرکت از کل به جزء و از جزء به کل باید به طور طبیعی به تکامل و تعالی جامعه منتهی شود، مگر آن که جلو این حرکت طبیعی به نوعی گرفته شود.

به دیگر سخن از جمله آزادی و دموکراسی در هر اجتماع بشری نسبی بوده و در رابطه با حق و حقوق در آن جامعه معنای می یابد. هر قدر که قوانین یک جامعه حقوق فردی و اجتماعی را دقیق تر تدوین و به احرا درآورد، در آن حد این حقوق قابل پیاده شدن می باشند. چنان چه فرد یا جمعی از مردمان یک جامعه حقوق مورد نظر را ناعادلانه بدانند، علیه آنها به مبارزه برخاسته و تلاش می کنند تا به صورتی مسالمت آمیز و یا

قهرآمیز بخشی از آن حقوق و یا کلیتش را بنا به درک خود از امر حق و حقوق افراد در جامعه، تغییر دهند و بدین ترتیب آزادی و دموکراسی نیز نمی توانند از این قاعده مستثنا باشند.

آنانی که به دنبال آزادی بی حد و مرز و دموکراسی بدون قید و شرط هستند، صاف و ساده دچار خیال بافی کودکانه اند. چنین ادعائی در جامعه ی ناعادلانه طبقاتی از جانب مدافعان وضع موجود، دروغی بی شرمانه است و تاریخ چند هزار ساله ی زنده گی بشر در جوامع طبقاتی تحقق چنین حکمی را در هیچ جای این جوامع نشان نداده است. و آنان هم که برای برچیدن نظام طبقاتی تلاش می کنند، با پذیرش مطلق بودن این مقوله ها، صرف نظر از این که نسبییت مقوله های اجتماعی را زیر پا می گذارند، حداقل فراموش می کنند که مقوله ی دموکراسی در جامعه طبقاتی مطرح شده و تکامل یافته و با از بین رفتن نظام طبقاتی زائل می شود، چون که حکم رانی انسانهایی بر انسانهای دیگر باقی نمی ماند.

اگر تلاش هزاران ساله ی بشر را برای گذار از حیطة ی ضرورت به قلمرو آزادی در نظر بگیریم و تلاش اندیشمندان را در این مورد که از جمله گفته اند: «بنی آدم اعضای یک دیگرند» و «چو عضوی به درد آورد روزگار - دگر عضو ها را نماند قرار» به خاطر داشته باشیم، آن وقت این سؤال پیش می آید که چرا این واقعیت زلال در جوامع بشری تاکنون به شدت مخدوش شده و حکم رانیهای مستبد و افسارگسیخته و دیکتاتوریهایی خون آشام، نهرهائی از خون مردم را جاری ساخته، از کله ها ماناره برپا داشته و هم اکنون نه تنها با بمب و موشک و سربازان مسلسل به دست، بلکه در میدانهای استثمار نیروی کارگران و زحمت کشان، روزانه هزاران نفر را قربانی کرده و یا در اثر پیروی از مردسالاری، زنان را به اسارت مردان درآورده و یا با تحمیل فقر و بی کاری و دربه دری میلیونها نفر را به کام مرگ می کشانند؟

پس باید این نقص عمده جامعه بشری را که «بنی آدم اعضای یک دیگر نیستند»، در مناسباتی جست و جو کرد که در آن جوامع حاکم است. این نقص نیز چیزی جز نابرابریهای اجتماعی ناشی از وجود طبقات دارا و ندار، تمرکز مالکیت بروسایل تولید و مبادله در دست معدودی از افراد و استثمار و ستم بر اکثریت ساکنان جهان نمی

باشد. این امر باعث شده است تا آزادی و دموکراسی برای طبقات حاکم اعم از برده دار (در دوران برده داری)، فئودال (در دوره فئودالی) و سرمایه دار (در دوره سرمایه داری) جاری شده و محکومان جامعه یعنی برده ها و دهقانان و کارگران و زنان (زیرنظام مردسالاری) زیر شلاق استثمار و ستم حاکمان قرار بگیرند.

در ایران ۱۵۰ سال است که مردم برای تحقق ابتدائی ترین آزادیهای دموکراتیک که در جوامع سرمایه داری مردم با مبارزه شان به دست آورده اند، مبارزه کرده و صدها هزار و چه بسا میلیونها نفر تابه حال برای تحقق این حداقل آزادیها جان باخته اند. حکومتهایی که طی این مدت بر سر کار آمده اند، با مخفی کردن خود در پشت «قانون اساسی» و زیرپاکداشتن مواد آن، بر مردم حکم رانده اند و بزرگ ترین اعتراضات، شورشها و انقلابات هم هنوز نتوانسته اند آزادی و دموکراسی را حتا در حد بورژوائی کلمه در ایران و کلا در کشورهای پیرامونی متحقق سازند. احمدشاه با کودتا برانداخته شد و رضاحان قلدرحکومت وحشت به وجود آورد، رضا شاه توسط متفقین به جزیره موریس تبعید شد و پسرش محمدرضا را به جای او شاه کردند. او هم پس از محکم کردن موقعیت اش، فقط در آذربایجان و کردستان بیش از ۲۰ هزار نفر از مردم بی گناه را تنها در ۵ مین سال سلطنتش کشت. در دهه ی دوم پادشاهی اش با کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مجددا بر تخت حکمرانی نشست. محمدرضا شاه با انقلاب ۵۷ سرنگون شد ولی باز هم از آزادی و دموکراسی خبری نشد و به جای نظام مستبد پادشاهی نظام مستبدتر ولایت فقیه نشانده شد که هم استبداد سلطنتی را با خود دیدک می کشد و هم چون به دروغ «الهام از آسمان» می گیرد، کورترین و خشن ترین استبداد متکی بر مذهب را نماینده گی می کند و قربانیانش در ۳۱ سال از صدها هزار نفر نیز تجاوز کرده است.

آیا این نمونه ها کافی نیستند که درک کنیم چرا این همه تلاش برای رسیدن به آزادی و دموکراسی بی ثمر مانده اند؟ آیا جوانانی که در یک سال گذشته آزادی را فریاد زدند و در میدان نبرد با ارتجاع جان باختند، لحظه ای فکر کرده بودند که با یا بدون جمهوری اسلامی رسیدن به آزادی درگرو پایان دادن به سلطه ی سرمایه داری و مردسالاری است؟ آیا با افتادن به دنبال «جنبش سبز» جز رسیدن به سراب

از هر دری سخنی

خلاصه ای از مقالاتی که در زیر می آید جهت دادن عطف توجه خواننده گان عزیز رنجبر به نظرات دیگران است و ضرورتاً این نظرات مواضع رسمی حزب نمی باشند. هیئت تحریریه

داده های جدید در مورد زندانهای مخفی CIA در لهستان و رومانی

اندی وورثینگتون - ۴ اوت ۲۰۱۰

روز جمعه، اداره ی مرزبانی لهستان تعدادی سند به موسسه ی حقوق بشر هلسنکی در ورشو ارائه داد که برای نخستین بار شامل جزئیاتی در مورد تعدادی زندانی بود که توسط سیا به یک زندان مخفی در ۵ دسامبر ۲۰۰۲ و ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۳ و در یک مورد، زندانیانی که به زندان مخفی سیا در رومانی برده شدند. این سند حاوی اطلاعات مهمی در مورد زندان مخفی Szymany در شمال شرقی لهستان و نیز در مورد برنامه در رومانی است که کمتر تا به حال شناخته شده بود.

وجود این زندانها اول بار توسط واشنگتون پست در ۲ نوامبر ۲۰۰۵ آشکار شد، هر چند که این روزنامه «از دادن نام کشورهای اروپای شرقی شرکت کننده در این برنامه به درخواست مقامات رسمی آمریکا خودداری ورزید.» در ۶ نوامبر ۲۰۰۵، دیده بان حقوق بشر، این کشورها را که لهستان و رومانی بودند، مشخص نمود و مطرح ساخت که یک هواپیمای بوئینگ ۷۳۷ با شماره N۳۱۳P - هواپیمایی که سیا برای جابه جا کردن زندانیان به اروپا، افغانستان و خاورمیانه در سالهای ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ مورد استفاده قرار می داد - از جمله در لهستان و رومانی در پروازی مستقیم از افغانستان ۲ بار در سالهای ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ شرکت داشته است.

هر چند که دولتهای لهستان و رومانی این ادعاها را انکار کردند، سناتور سوئیس دیک مارتی، یک گزارش گر شورای اروپا، در یک گزارش به سال ۲۰۰۷، بر پایه ی ۲ سال بررسی و مصاحبه با بیش از ۳۰ عضو

بخش و رهاکننده اکثریت عظیم جامعه از ظلم و ستم و استثمار و استبداد و دیکتاتوری سرمایه و مردسالاری باشد. در غیر این صورت به گوشت دم توپ جناحهای بورژوازی دراپوزسیون تبدیل شده و ناهنجاریهای جامعه ی استثمارزده و ستم دیده مان ادامه خواهد یافت و نسلهای دیگری از کارگران و زحمت کشان و نسل جوان قربانی وضع موجود خواهند شد.

ک. ابراهیم - ۲ مرداد ۱۳۸۹



به تارنما های اینترنتی حزب رنجبران ایران مراجعه کنید و نظرات خود را در آنها منعکس کنید!

سایت حزب رنجبران
www.ranjbaran.org

سایت آینه روز
www.ayenehrooz.com

سایت خبرنامه کارگری
www.karegari.com

سایت رنجبر آنلاین
www.ranjbaran.org/01_ranjbaronline

سایت آرشیو روزنامه رنجبر
<http://www.yudu.com/library/16050/Ayeneh-Rooz-s-Library>

آزادی نتیجه دیگری به دست خواهند آورد؟

اما در ایران تنها مشکل مردم نظام سرمایه داری حاکم و مردسالاری نیست که با ایده نئولوزی مذهبی فعلاً حکومت می کند. مشکل مداخلات خارجی و امپریالیسم نیز هست. آیا این نهایت کوتاه بینی نیست که فکر کنیم که امپریالیسم جنایت کار آمریکا خواستار آزادی در ایران است و مدافع آزادی خواهان؟! آیا بدون قطع دست دخالت گر امپریالیسم و سرنگون ساختن نظام بورژوائی حاکم، امیدی برای رسیدن به آزادی در ایران وجود دارد؟ تاریخ ۱۰۰ سال اخیر ایران جواب رد می دهد! پس اگر اقلیتهای متوسط جامعه در اندیشه ی رسیدن به آزادی دست امید به سوی خارج و آمریکا و شرکایش دراز کنند، این به مفهوم اصرار درماندن در برده گی است، برده گانی که از اربابشان تقاضای آزادی کنند!

فشار بی حد و حصر به جوانان، نباید باعث شود که در راه رهایی خود از چاله ای به چاله و یا چاه دیگر بیافتند. طبقه ی کارگر ایران جز نیروی کارش مالک چیزی نیست تا برای حفظ و ازدیاد آن دست به سرکوب بزند. پس عقل سلیم حکم می کند که جوانان تشنه ی آزادی هر چه وسیع تر به طبقه ی کارگر امید ببندند و برای تحقق سوسیالیسم در ایران دوش به دوش این طبقه ی آینده نگر مبارزه کنند. مبارزه برای آزادی و دموکراسی و به دست آوردن حتی جزء اندکی از آنها حتی در نظام سرمایه داری حقانیت دارد و آن هم تنها و تنها از طریق خون دادن و گرفتن به زور از حاکمان جبارمکن است. اما همین آزادی دست و پا شکسته نیز در چارچوب جامعه سرمایه داری به ۴ میخ کشیده می شود. شکل آن به صورت قانون اساسی می ماند و محتوایش از بین برده می شود. در قانون اساسی تمامی کشورهای سرمایه داری از آزادی و دموکراسی و حقوق فردی صحبت شده است، اما اجرای آنها پای کلیه ی دولتهای سرمایه داری می لنگد.

باتوجه به این واقعیتها، جنبشهای اجتماعی در صورتی به پیروزی می رسند که در راه تحقق خواسته های شان دوستان و دشمنان خود را بشناسند و با دوستان واقعی خودشان، در مقابل دشمنان حقیقی متحد شوند. نیروهای مبارز جوان ایران که آینده آن را نمایندگی می کنند، باید برای آن آینده ای مبارزه کنند که آزادی



جديد و سابق سازمانهای جاسوسی در آمریکا و اروپا، اعلام کرد که «دلایل کافی برای وجود بازداشتگاههای مخفی که توسط سیا اداره می شوند در اروپا بین سالهای ۲۰۰۳ و ۲۰۰۵ و به طور ویژه در لهستان و رومانی در دست است». مارتی باشناسائی دو بازداشتگاه در لهستان و رومانی یادآوری کرد که هواپیماها به فرودگاه نظامی در پایگاه میخائیل کوگالنچانو فرود آمده و توضیح داد که چگونه این هواپیماها روتوش جعلی داشتند.

در سپتامبر ۲۰۰۸، یک مقام رسمی سازمان اطلاعاتی لهستان پذیرفت که بین سالهای ۲۰۰۲ و ۲۰۰۵ افراد مظنون به تروریست بودن در یک پایگاه نظامی اطلاعاتی در استار کیجکوتی در شمال شرقی لهستان توسط سیا نگهداری می شدند. او گفت که تنها سیا حق ورود به بازداشتگاه را داشت و نخست وزیر لژسک میلر و رئیس جمهور الکساندر کاواسنیوسکی از آن مطلع بودند. «متأسفانه به دلیل عدم حق داشتن برای حضور در بازداشتگاه، لهستانیها کنترل فعالیتهای آمریکائیان را نداشتند.

تنها در ۲۳ مارس ۲۰۰۹، جزئیات در مورد پروازهای ویژه به پایگاهی در سزیمانی توسط مقامات رسمی لهستان مورد تایید قرار گرفت ...

www.uruknet.info?p=68578

* * *

چه کسانی به یهودی کردن

فلسطین کمک می کنند؟

نیکلا ناصر - نویسنده و

روزنامه نگار کهنه کار ساکن

بیرزیت در ساحل غربی

فلسطین اشغالی

۲۰ ژوئیه ۲۰۱۰

از ۱۸۶۰، زمانی که یک یهودی آمریکائی به نام تیکون یودا تورو ۶۰۰۰۰ دلار - که در آن زمان ثروتی بزرگ بود - جهت ساختن اولین خانه ها برای یهودیان در خارج از دیوار قدیمی اورشلیم داد، صندوقهای دولتی و خصوصی آمریکا کمک به گسترش سرزمین اسرائیل نمودند. بر اساس کتابچه سبز کمک آمریکا، بین سالهای ۱۹۴۶ و ۲۰۰۸، اسرائیل بیشتر از روسیه، هندوستان، مصر و عراق کمک دریافت کرده است. در واقع آمریکا به اسرائیل بیشتر از طرح مارشال در مورد کمک به اروپا

بعد از جنگ جهانی دوم پول ریخته است. با وجود این، یک مقاله جدید در نیویورک تایمز ابعاد جدیدی به این واقعه داد. در ۵ ژوئیه، نیویورک تایمز گزارش کرد که طی ده سال اخیر بیش از ۴۰ گروه آمریکائی بیش از ۲۰۰ میلیون دلار بدون پرداخت مالیات به خانه سازی در ساحل غربی اشغال شده و اورشلیم شرقی به عنوان هدیه پرداخت کرده اند که نشان می دهد خزانه داری آمریکا به طور موثری برای خانه سازی غیرقانونی و یهودی کردن اورشلیم کمک می کند.

در حالی که نیویورک تایمز به طور استهزاء آمیزی تسهیل برای کمک دهی صندوقهای خصوصی توسط نهاد دولتی را که قابل ملاحظه است، بازگو می کند، اما از مقدار پول بدون مالیات آنان همانند صندوقهای عمومی درواشنگتون برای کمک به پروژه ی صهیونیستی، صحبتی به میان نمی آورد. مثلاً، بودجه ی فدرال آمریکا برای سال ۲۰۱۱، ۳ میلیارد دلار کمک به اسرائیل اختصاص داده است که ۴۲٪ کل کمک به خاور نزدیک در این سال می باشد. جالب است در نظر گرفته شود که سیاست کمک آمریکا، ابزاری که به کمک آن آمریکا سیاست خود را در ماوراء دریاها به اجرا درمی آورد، در تضاد با موضع رسمی واشنگتون می باشد. کمک آمریکا به فلسطینیان، اورشلیم شرقی را در محاسباتش وارد نمی کند. کتابچه سبز و دیگر گزارشات رسمی و موضع گیریها بارها از «ساحل غربی و غزه» به مثابه مناطقی که شامل کمک می شوند، ذکر به میان می آورند، اما به ندرت از اورشلیم شرقی نام برده می شود. به این ترتیب، برای نهاد کمک آمریکا (USAID)، اورشلیم شرقی بخش جداناپذیر از سرزمین اشغالی نیست، هر چند که ظاهراً به طور رسمی آمریکا پذیرفته است که این منطقه علاوه بر مذاکرات بین اتوریته فلسطینی و اسرائیل به مثابه دولت اشغال گر بخشی از سرزمین فلسطین است....

بنا به نوشته آژانس تشویق به سرمایه گذاری در فلسطین «کمک آمریکا زمینه را برای رفت و آمد فلسطینیان تسهیل می کند. در حالی که کمک به اسرائیل برای تقویت بنیه ی امنیتی آن است»..

با وجود این، «تسهیل حرکت» نیز بیشتر مشکوک است و احتیاج به توضیح در پرتو این دارد که این کمک نقشی در تحکیم اشغال، نفوذ خانه سازی یهودی در منطقه ی اشغالی و کمک به یهودی شدن شرق اورشلیم دارد. رفت و آمد مرتب مقامات دولتی آمریکا

به اسرائیل و واسطه شدن برای مذاکرات توسط فرستاده های آمریکا بارها و بارها در جلوگیری از ساختن دیوار حفاظتی در ساحل غربی و در اطراف اورشلیم ناکام ماند و نتوانست یک: «ادالان امنی» برای عبور از ساحل غربی به نوار غزه حتا برای عبور دادن کمکهای انسانی فراهم کند. اما آنها به طور عالی در ساختن جاده های فرعی موفق بودند. این راههای کمربندی برای ایجاد ارتباط بین خانه سازیهای یهودی درست شده اند که بنا به ارزیابی نهاد حقوق بشری ب ت سلیم، ۴۲٪ مساحت ساحل غربی را گرفته اند که شامل مناطقی که به شهرداری اورشلیم ضمیمه شده اند، نمی شود. این جاده های کمربندی نیز برای بخش بخش کردن مناطقی است که جمعیت فلسطینی متمرکز و وجود دارند به اجرا درمی آیند...

در واقع نه کمک آمریکا می تواند ساختن جاده ها را به مثابه یک «دست آوردش» در بهبود رفت و آمد فلسطینیان زیر نظر اشغال گران جا بزند و نه ادعای اتوریته فلسطین (دولت موقت) در مورد این جاده ها به مثابه یک پیروزی ماهرانه صحت دارد....

اینگرید جرادات گاسنر، رئیس مرکز فلسطینی برای سکونت و حقوق پناهنده گان بدیل، چنین می گوید: «ناراحت کننده است که دولت موقت فلسطین کمک به بخش بخش شدن می کند، در حالی که استقرار یافته گان یهودی راههای عمده را کنترل می کنند».

ماه گذشته فیاض (نخست وزیر دولت موقت) طی بیانیه ای منکر شد که دولت موقت کمک به ساختن شبکه ی راهها که توسط دولت اشغال گر پیش نهاد شده بود، کرده است. غسان الخطیب سخنگوی دولت موقت نیز افزود که دولت موقت تمام آن چه در قدرت دارد به کار گرفته است تا مانع از رشد یک «نظام آپارتاید» در ساحل غربی بشود. متأسفانه واقعیات در متن اوضاع خلاف این را می گویند.

* * *

عراق: شهرستانی اتحادیه

های برق را می بندد.

بن لاندو - گزارش نفت عراق -

۲۸ ژوئیه ۲۰۱۰

چند هفته بعد از به دست گرفتن وزارت برق، حسین الشهرستانی در پایان این هفته دستور داد تمام سازمانهای اتحادیه ای محروم از امکانات وزارت خانه شده و پرونده ها و کامپیوترهای این اتحادیه



فایل دریافتی توسط ویکیلیکس از آمریکا را تشکیل می دهند، طبق گفته آسانژ «اطلاعات با کیفیت بالایی هستند» که تدریجا انتشار خواهند یافت.

آنها از نظر زمانی به طور کلاسه شده و شامل بیش از ۱۰۰ موضوع می باشند که دوره ی بین ژانویه ۲۰۰۴ تا دسامبر ۲۰۰۹ را دربر گرفته و عملیات مرگ آور ارتش آمریکا را ترسیم می کنند، از جمله تعداد کشته شده های داخلی، زخمیها یا بازداشت شده ها در مناطق جغرافیایی، تعداد واحدهای درگیر و سلاحهای اصلی که به کار رفته اند.

این گزارشهای پنتاگون قابل توجه ترین بایگانی را درمورد واقعیات جنگ شامل می شوند»، که بدون مصوبه های کنگره و یا مخالفتی درون آن، «درک قابل فهمی را از جنگ به طور عام و جنگ مدرن می دهد».

این اطلاعات عمدتا توسط سربازان و افسران اطلاعاتی داده شده اند، بخشی هم توسط سفارتخانه های آمریکا و دیگر منابع فساد و جنایتکاری در سرتاسر افغانستان و از جمله تلاششان برای تخفیف جنایتها، توافقات برای انجام توطئه ها، قلب واقیعت کردنها و دودوزه بازیها - جریانات پست و فرومایه ای که گفتنش ضروری برای به هوش آوردن مردمانی است که به بی هوشی فرو رفته اند و زنده کردن ضرورت جنبش ضد جنگ.

همان طور که انتظار می رفت کاخ سفید فریبکارانه و شدیداً عکس العمل نشان داد و جیمز جون مشاور امنیت ملی گفت: «ایالات متحده قویا افشای اسناد کلاسه شده توسط افراد یا سازمانها را که جان آمریکائیان و همکاران ما را به خطر می اندازد و به امنیت ملی ما صدمه می زند، محکوم می کند». او غیرقانونی بودن جنگ، مزورانه، دیوانه، ننگ آور و مخرب بودنش را فراموش می کند؛ یک مهلکه ی وحشیانه؛ برپاشده بر اساسی دروغین؛ به بهای ازدست رفتن جان انسانها در هر دو طرف که به فراموشی سپرده می شود. او تلفات مردم غیرنظامی افغانستان و هم چنین نیروهای ناتو که شامل کشته شده ها، معلولها و زخمیهای علاج ناپذیر، خودکشی ها، قرار گرفتن در معرض گازهای سمی به هنگام انفجارها که با مداوایشان در کشور خودی توافق نمی شود، را ندیده می گیرد...

* * *

اعتصاب پیش می بریم».... علا محی الدین بازرس کل که قبلا همین سمت را در وزارت نفت به عهده داشت گفت: «کارگران باید از انجام فعالیتهای غیرقانونی دست بکشند و به تنظیمات و دستورات معتبر گردن بگذارند تا مورد محاسبه ی قانونی قرار نگیرند»...

حداقل ۴ اتحادیه که نمایندگی از کارگران برق عراق می کنند، دولتی می باشند... خالد الوان رئیس فدراسیون شوراها و اتحادیه های کارگری عراق می گوید اتهاماتی که به اتحادیه ها می بندند «بهانه برای سرکوب آنها می باشد». «این حرکتی است علیه اتحادیه ها، اعضاء آنها و کارگران و به کارگیری تهدید جهت ترساندن آنها. این حرکتی است که دموکراسی را در کشور به خطری اندازد چنانچه به آن راه داده شود».

* * *

«یادداشتهای روزانه از افغانستان» توسط ویکیلیکس

استفن لندن - ۲۸ ژوئیه ۲۰۱۰

ویکیلیکس که خود را «آژانس اطلاعاتی مردم» می نامد، یک «سرویس خدمات رسانی قضائی چندجانبه ی عمومی است با هدف حفاظت از زنگ خطر زنان، روزنامه نگاران و فعالانی که اسناد حساسی برای اطلاع رسانی به مردم دارند» که ضروری است دانسته شوند - جهت استفاده ی مسئولان برای دولتهای خوب در کشورهای آزاد و باز که آمریکا محروم از آن است چونکه توسط جنگ طلبان، سیاستمداران جنایت کار، و روسای کورپوراتها اداره می شود که قوانین را به نفع خود می شکنند.

در ۲۶ ژوئیه ویکیلیکس «یادداشتهای روزانه از افغانستان»، اسناد کاملاً مخفی اخیر پنتاگون درمورد بوجود آمدن فرسودگی نظیر جنگ ویتنام، را انتشار داد. نیویورک تایمز نوشت «این اسناد از جمله ثابت می کنند که دولت رئیس جمهور جانسون به طور منظمی نه تنها به مردم بلکه به کنگره درمورد ابعاد منافع درازمدت ملی دروغ می گفت» - کاری که ژولیان آسانژ درمورد افغانستان انجام داد افشای دروغ دولتهای بوش و اوباما بود و دودوزه بازی آنها درمورد جنگ تجاوزکارانه ی غیرقانونی شان که طولانی ترین جنگ آمریکا هست. با بیرون دادن ۷۵۰۰۰ گزارش از ۹۲۰۰۰ گزارشی که تنها بخش کوچکی از میلیونها

ها در بصره ضبط شدند.

این حرکت قدغن کردن اتحادیه، توسط اتحادیه های عراق و آمریکا و گروهها و اتحادیه های بین المللی محکوم شدند. اتحادیه هائی که در زمان صدام حسین و زیر سرکوب قانونی، برای حقوق کارگران عراق مبارزه می کردند. شهرستانی که وزارت نفت را نیز در اختیار دارد با کارگران نفت نیز همین کار را کرد و تحت دستور او بازرس عالی، سازمانهای اتحادیه ای را درمحلتهای وزارتخانه غیرقانونی اعلام نمود... و به کارگران هشدار داد که از تهدید و خرابکاری دست بردارند که دولت این اعمال را تروریستی می داند. شهرستانی گفت که او قانونی را به کار می بندد که توسط رئیس دولت به او ارائه شده است.

«این چیز جدیدی نیست و زمانی که من وزارت برق را به عهده گرفتم، من این قانون را به اجرا در آوردم و مفتخر هستم که قانون را اجرا می کنم». «وقتی که دیدم این قانون بی اثر مانده، من آن را به کاربستم. اما به کارگیری این قانون به معنای اتهام زنی وابسته گی اتحادیه ها به احزاب و یا فاسد بودن آنها نیست.»

شهرستانی اضافه می کند: «هرکارمندی که برای انجام کاری حقوق می گیرد، اجازه ندارد تحت هیچ نامی کار دیگری بکند، چه درمورد فعالیتهای اتحادیه ای باشد و یا انسانی و یا ملی و یا هر نام دیگری». کارگران بخش دولتی دهه ها است که حق تشکیل سندیکا ندارند. درحالی که نیروهای ائتلافی آمریکا و دولتهای وابسته عراق بسیاری از احکام دوره ی بعثی را تغییر داده اند، اما درمورد اتحادیه ها این احکام سر جای شان باقی مانده اند.

در دوران صدام حسین، اتحادیه ها تنها زیر نظر و توجه دولت قرار داشتند. بقایای این اتحادیه ها که رسمیت داشتند، تاکنون از امکانات وزارتخانه ها برخوردار بودند. ترتیبات راحت قبلی به طور خشنی در پایان هفته از اتحادیه ها سلب شد.

رئیس اتحادیه ی کارگران برق بصره - هاشمیه محسن حسین به کارگران گفت: «گیج کننده بود که امروز صبح نیروهای پلیس به اتحادیه ریختند و تمامی فایلها و اسناد را ضبط نمودند و مقراتحادیه را تخلیه کردند».

«ما یک چنین تصمیم علیه خودمان را تقبیح و محکوم می کنیم و مبارزه ی خود را به طور مسالمت آمیز نظیر اعتراض و





غیرقانونی بودن آمریکا

ماده ۱، قانون اساسی آمریکا، بخش ۸، اعلام جنگ رابه کنگره محول می کند «به منظور انجام دفاع مشترک و درجنگ عمومی که کشور درگیر آن بشود. متشورسازمان ملل نیزگویا است و توضیح می دهد که تحت چه شرایطی بروز قهر و برخورد بین دوکشور مجاز است. ماده (۳) و (۱) ۳۳ حل مسالمت آمیز مجادلات بین المللی را توصیه می کند. ماده (۴) ۲ به کارگیری نیرو و تهدید را قدغن اعلام می کند و ماده ۵۱ «حق دفاع ازخود درصورت مورد حمله قرارگرفتن یک عضو...تأحد دست زدن به اقدام توسط شورای امنیت جهت حظ صلح و امنیت بین المللی را می پذیرد»...

تحت ریاست جمهوری بوش و اوباما، واشنگتون این قوانین را زیرپا گذاشته و به اشغال عراق و افغانستان پرداخت. دو کشوری که تهدیدی برای آمریکا ایجادنکرده بودند. تهاجم ارادی را دردادگاه نورنبرگ رابرت جاکسون «جنایت عظمای بین المللی» خواند...

ویکیلیکس پرونده هائی را روکرده است که پرده از ماهیت جنگ برداشته و چهره واقعی آن را نشان می دهد: سلاخی انسانها، شکنجه های شوک آور، حتاکی جوخه های مرگ به مردم عادی، کشتن زنان و بچه ها به دل خواه، شکنجه ی قربانیان توقیف شده، آزادانه عمل کردن بدون این که رسانه ها حق بازگوئی آنها را داشته باشند...

اسنادی که به روزنامه های گاردین، اشپیگل و نیویورک تایمز داده شد، پرونده ای است از جنگهای کنونی که مخفی کلاسه شده و دایره المعارف ناکاملی هستند، ولی تصویر بسیار ناراحت کننده ای از جمله از نیروهای ائتلافی می دهند که خودسرانه غیرنظامیان را هدف می گیرند، آنها را می کُشن و زخمی می کنند و تاکنون این عملیات گزارش نشده اند...

یک نظر آخری

مک نامارا وزیر سابق دفاع آمریکا درکتابی که درسال ۱۹۹۵ به نام: عطف به گذشته : تراژدی درسهای ویتنام نوشت می گوید « ما اشتباه کردیم اشتباهی شدید. ما به نسل آینده که از ما چرایش را سوال خواهندکرد، بدهکاریم» درمورد جنگی که نمی بایست صورت می گرفت و پیروزی درآن ممکن نبود، چیزی که به طور خصوصی به لیدون جانسون گفتم و به جز اندکی هیچ

افت فعالیت از طرف چپ رویرو بودیم و تاسف ما بیشتر می شود وقتی که می بینیم این کاهش فعالیت چپ همزمان با افزایش فعالیت سیاسی تودهها بوده. این امر شرایط را برای سوء استفاده جریانات بورژوازی از حضور تودهها فراهم می کند. این درست است که هیچکدام از جناحهای بورژوازی ایران توانایی پاسخ گویی به مطالبات حداقلی تودهها را هم ندارند و نتیجتا کسانی که از روی نا آگاهی به دنبالشان بودند دیر یا زود از آنها دلسرد خواهند شد. اما این دلسردی و یاس در غیاب آلترناتیو انقلابی به معنی دلسردی از کل فعالیت سیاسی و تمکین به وضع موجود خواهد بود.

با مراجعه به تاریخ می بینیم که ضربات چند سال اخیر به چپ ایران اولین نمونه از نوع خود نبودند. از زمان مشروطه تاکنون چپ ایران ضربات و تلفات به مراتب سنگین تری را تحمل کرده است. مواردی وجود داشتهاند که پس از ضربه و از دست رفتن تعدادی از فعالین بلافاصله جای آنها پر شده است و در مواردی نیز ضربات باعث شدهاند که گروهی که صدمه دیده است دچار انفعال و فروپاشی شود و آثار آن تا سالها باقی بماند. تأمین ادامه کار در شرایط سخت مسئله بسیار مهمی بخصوص تحت رژیمهای جنایتکاری از قبیل جمهوری اسلامی است.

پس از وارد شدن ضربه از طرف نیروهای سرکوبگر واکنشها متفاوت است، ضمن اینکه سرکوب تنها بر افرادی که مستقیما از آن آسیب دیدهاند اثر نمی گذارد بلکه بر کل طیفی که فعالین آن آسیب دیدهاند اثر می گذارد و از این نظر دو نوع واکنش داریم: واکنش فرد یا گروه ضربه دیده و واکنش طیف مورد حمله. در مورد اول بسته به میزان آمادگی، روحیه و باورهای فرد یا گروه تحت ضرب قرار گرفته، واکنش می تواند از دفاع شجاعانه و پافشاری بر روی آرمان گرفته تا واکنشهایی از قبیل انفعال، تسلیم، افشای اطلاعات و حتی همکاری با سرکوبگران را شامل شود. اما چیزی که مهم تر است واکنش طیف مورد حمله است. اینجا واکنش و عوامل تاثیر گذار بر آن متفاوت هستند. مثلا اینکه طیف مورد بحث تا قبل از ضربه خوردن چه نظری درباره سرکوبگران داشته، چقدر انتظار ضربه را داشته است، هنگام مشاهده رفتار مشابه از طرف سرکوبگران چه واکنشی نشان داده و غیره. برای مثال اصلاح طلبان را در نظر بگیریم. آنها خود جزئی از حاکمیت و بنیان گذار آن بودند ولی به مرور زمان از آن رانده شدند. کار به جایی کشیده شد که

کس از آن تا به حال خبرنداشت. این امر درمورد عراق و افغانستان نیز صدق می کند، و ژنرال استانی مک کریستال بطور استهزاء آمیزی به فرمانده عملیاتی اش مازور ژنرال بیل مایویل گفت که ما یک جنگ پیروزشدنی را می بازیم : این مثل یک شراب به نظر خواهد آمدکه بوی شراب و مزه ی شراب دارد»، اظهار مک کریستال توسط فرمانده اش در رسانه های عمده انعکاس نیافت و ویکیلیکس امید وار است با انتشار آن، صدای احساسات ضدجنگ تدریجا بلند شده و به زودی شنیده شود.



درباره کار انقلابی

پس از ضربات وارد شده به دانشجویان چپ در سال ۱۳۸۶ با کاهش فعالیت چپ در ایران مواجه بودیم. دلایل آسیب پذیر بودن و ضربه خوردن دانشجویان چپ در آن سال مسئله مهمی است که بارها از طرف گرایشات مختلف به آن پرداخته شده. از مهم ترین این دلایل می توان علنی گرایی افراطی و بی توجهی به کار مخفی، بزرگ بینی خود و کم بها دادن به دشمن، نداشتن تشکل مناسب با وظایف کار کمونیستی و باقی ماندن در حد محافل روشنفکری را نام برد. البته هدف این نوشته موشکافی ضربات آن سال نیست زیرا این مهم مدتها قبل طی تحلیلهای مفصل تری بررسی شده. در هیچ کشوری پیشروی سوسیالیسم بدون شکستهای موقت و انجام اشتباهاتی از طرف انقلابیون امکان پذیر نخواهد بود. پس باید برای تحمل ضربات و تصحیح اشتباهات هم آماده بود که اینها هم بدون تضمین ادامه کاری میسر نیستند. متأسفانه پس از ضربات سال ۱۳۸۶ با یک



کارگران خود را برای انجام یک اعتصاب عمومی آماده می‌کنند و مبارزه‌ای سرنویشت ساز درحال شکل‌گیری است، افشاگری درمورد فلسفه‌ی فیلسوفان بورژوائی و مشغول نمودن بخشی از روشنفکران چپ درکنگاش این مقوله، کارانقلابی مفید به معنای واقعی کلمه نیست و خارج از متن حاد مبارزه طبقاتی جاری می‌باشد و دریک کلام شرکت درتفسیراست و نه در تغییر!

درشرایط کنونی خدمت به امر وحدت دهی جنبش کارگری و ایجاد انواع تشکلهای علنی یا مخفی کارگری و توده‌ای همسو با جنبش کارگری، و وحدت دهی جنبش کمونیستی از طریق تلاش برای یکی شدن کمونیستها حول برنامه و اصول اساسی تاکتیکی آن سمت گیریهائی هستند که به کارانقلابی حیاتی تازه می‌بخشند. فعالیت هزاران محفل، سازمان و حزب چپ بدون سمتگیری درمورد جنبش کارگری و جنبشهای توده‌ای و بدون خدمت به امر وحدت کمونیستها، حرکت بدون برنامه و بدون تاکتیک پرولتری است که راه به جای دوری نخواهندبرد.

دررابطه با تشکل یابی جنبش کارگری هم، گرچه رژیمهای مستبدی نظیر رژیم حاکم برایران هرگز حاضر نیستند که جنبش کارگری ایران مستقلا متشکل شود، ولی هم اکنون درجنبش کارگری حرکتی درجهت ایجاد تشکلهای مستقل از دولت و کارفرما بوجودآمده است. به این مبارزه‌ی طبقه کارگر ایران باید پیوست و اگر اشکالاتی یافت شد آنرا تذکر داد و انحرافات را نیز برملاکرد.

به این اعتبار، نفی تلاش فعالان کارگری شرکت واحد درجهت ایجاد سندیکای مستقل شان برخوردی منفی است. درحالی که هنوز مبارزه‌ی این کارگران با رژیم درشرایط ترور و خفقان ادامه دارد و بهای سنگینی هم بابت ادامه این مبارزه می‌پردازند. دفاع از حق تشکل یابی، دفاع از آزادی کارگران دربند، و طیفه‌ی کلیه‌ی نیروهای چپ باید باشد، ضمن اینکه محدودیت این فعالیتها بایستی شناخته شوند تا راه برای رفرمیسم و اپورتونیسیم در آنها بسته شود.

موفق باشید - رنجبر

خشونت آمیز خودجوش نمی‌توان انتظار آن را داشت. و با همین آگاهی و تشکل است که می‌توان قهرانقلابی توده‌ای را جایگزین خشونت کور و بی‌هدف کرد.

همچنین نباید این توهم را داشت که تحت رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی می‌توان تشکل توده‌ای (نظیر اتحادیه‌های کارگری یا تشکلهای وسیع دانشجویی) علنی ایجاد کرد و دست به تبلیغات وسیع علنی زد. چنین چیزی به شناسایی و دستگیری فعالین ختم می‌شود بدون اینکه هیچ نتیجه قابل قبولی از آن حاصل شود. در عمل نیز دیده شده که این قبیل تشکلهای برای حفظ موجودیتشان مجبورند از رادیکالیسم گریزان باشند و خود را (چه بخواهند چه نخواهند) به فعالیت در چارچوب جمهوری اسلامی محدود کنند. نهایت چیزی که از این قبیل تشکلهای حاصل می‌شود عریضه نویسی، امضا جمع کردن، نامه نگاری با سازمانهای بورژوائی، تجمعات چند نفره مسالمت آمیز و کارهایی از این قبیل است. نمونه سندیکای شرکت واحد مثال آموزنده‌ای است. این «سندیکا» هر روز بیشتر خصلت کارگری خود را از دست می‌دهد و به ابزاری برای سازش طبقاتی تبدیل می‌شود. علیرغم اینکه «سندیکا» می‌کوشد به حکومت بقبولاند که قصد فعالیت سیاسی ندارد و کارهای خود را تا حد امکان بی‌خطر کرده و در یک کلام به انفعال کشانده شده، باز هم حکومت آن را تحمل نمی‌کند.

بجای توهم به فعالیت توده‌ای علنی که در عمل به سرخوردگی و انفعال کشیده می‌شود (شناسایی و سرکوب) می‌توان تبلیغ و سازماندهی را از جمع‌های کوچک شروع کرد و پس از آنکه پایه محکمی برای فعالیت در مقیاس وسیع تر به وجود آمد و شرایط برای ادامه کار فراهم شد، فعالیت را توسعه داد. از این طریق در صورت وارد شدن ضربه نیروهای سرکوبگر بر هسته‌های انقلابی، تنها چند برگ از درخت انقلاب کنده می‌شود که امکان احیای آنان وجود خواهد داشت و ادامه کار نیروهای انقلابی تضمین شده خواهد بود.

*

ملاحظات چند: کار انقلابی مفهومی انتزاعی ندارد، بلکه باید در بستری جریان یابد که رو به آینده‌ی مترقی و پیشرو دارد. در نتیجه هر کارمبارزاتی زمانی واقعا انقلابی است که در خدمت انقلاب باشد. مثلا درشرایطی که

عده‌ای از میان خودشان نیز دستگیر شدند و مجبور به مصاحبه تلویزیونی گشتند. واکنش طیف اصلاح طلب چه بود؟ آنها نمی‌توانستند تمام سیستمی را که شکنجه جزو جدائی ناپذیر آنست را نفی کنند زیرا خود نیز قسمتی از آن بودند و در زمان زمام داری خود همان جنایات را انجام داده بودند. در نتیجه نه تنها نتوانستند دستگیری و شکنجه فعالینشان را به موضوعی برای افشاء حکومت تبدیل کنند بلکه با توجه به گسترش ارتباطات و حساس شدن مردم به مسائل سیاسی، جنایات مشابهی که قبلا (در زمان خمینی) انجام داده بودند در سطح جامعه مطرح شد و این منجر به انزوای بیشتر ایشان گشت! با این وضع آنها حتی نمی‌توانستند چهره مظلوم به خود بگیرند! ولی در هر صورت علیرغم همه شکستها و عقب نشینی شان، به دلیل فقدان آلترناتیو دیگر هنوز هم توانسته‌اند خود را در صحنه سیاسی حفظ کنند. زیرا امپریالیستها خواستار حفظ آنها به عنوان بدیل جناح کنونی جمهوری اسلامی هستند و تریبونهای تبلیغاتی و امکاناتشان را در اختیار اصلاح طلبان داخل و خارج گذاشته‌اند تا حتی اگر شده جنازه اصلاحات را سرپا نگهدارند. حتی اگر هیچ نیروی مردمی در اختیار طیف اصلاح طلب باقی نمانده باشد آنها باز هم می‌توانند از اختلافات جناحهای حکومتی (اختلافات قوه مجریه با قوه مقننه و قضائیه) و اختلافات جمهوری اسلامی با امپریالیستها به نفع خود استفاده کرده و همچنان خود را در صحنه سیاست حفظ کنند تا شاید روزی با تغییر موازنه نیروها به قدرت بازگردند. اما طبقه کارگر چنین امکانی ندارد. اگر بخش آگاه طبقه کارگر که نماینده سیاسی آن است از سیاست حذف شود احیای آن به سادگی ممکن نخواهد بود و در نتیجه کارگران استقلال طبقاتی خود را از دست داده و به ابزاری برای سوء استفاده بورژوازی تبدیل خواهند شد.

در شرایط کنونی چه می‌توان کرد؟ اگر حتی ۲-۳ نفر کمونیست بتوانند یکجا جمع شوند باید هسته‌های انقلابی تشکیل دهند، به هر طریق ممکن مبارزه کنند، اعلامیه‌های افشاگرانه پخش کنند و شعارنویسی کنند، با رعایت اصول امنیتی با هسته‌های مبارز دیگر ارتباط برقرار کنند و اعضا و فعالینشان را افزایش دهند. نباید مبارزه را محدود به مناسبتهای خاص مثل روز کارگر، روز زن، ۱۶ آذر و ... کرد. در یک روز کاملا آرام می‌توان به قدری به افزایش آگاهی و تشکل توده‌ها کمک کرد که در یک درگیری





در جنبش جهانی کمونیستی

طرح نظرات احزاب و سازمانهای کمونیستی دیگر کشورها جهت درجریان گذاشتن خوانندگان رنجبران نظرات و مسائل موجود در جنبش جهانی کمونیستی است. رنجبر

کشتن رفیق آزاد را محکوم می کنیم

حزب کمونیست هندوستان (مارکسیست - لنینیست) کشتن رفیق آزاد، عضو دفتر سیاسی

حزب کمونیست هندوستان (مائونیست) را، به بهانه ی درگیری، قویا محکوم می کند. او در ایستگاه راه آهن ناچپور توسط پلیس دستگیر شد، به جنگل عادل آباد برده شد، مورد شکنجه و بازجویی قرار گرفت و کشته شد. کلیه ی نیروهای انقلابی این عمل را به شدیدترین وجهی محکوم کردند.

حزب کمونیست هندوستان (م - ل) اختلاف ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی با حزب کمونیست هندوستان (مائونیست) دارد. اما تاکید می کند که حزب کمونیست هندوستان (مائونیست) یک حزب سیاسی است. صرف

نظر از خط سیاسی عملی اش، با بازداشت کادرهایش، از جمله رهبران سطح بالایش، شکنجه و کشتن آنها به بهانه ی درگیریها علیه تمامی اصول حقوق اساسی، دموکراسی و روش قضائی است که رهبران حاکم دائما به آن سوگند می خورند. اما دولت و نیروی مرکزی علیه کلیه ی مواد پایه ای اصول دموکراتیک، در رابطه بامبارزان در جامو و کشمیر، در مورد نیروهای شورشی مختلف در شمال شرقی و کادرها و رهبری حزب کمونیست هندوستان (مائونیست)، رفتار می کنند. تحت بهانه ی مبارزه با مائونیستها،

بقیه بر صفحه ۲۰

جنگ بر سر منابع و موقعیت افغانستان در پروژه جهانی آمریکا

بعد از حمله نظامی آمریکا به افغانستان در نوامبر ۲۰۰۱ و اشغال آن کشور که بعد از نه سال به «طولانی ترین جنگ آمریکایی» در تاریخ ملقب گشته است، نظرات متنوع و گوناگونی درباره علت این حمله و جنگ از طرف تحلیلگران و نویسندگان مطرح گشته و مورد بحث و مناظره قرار گرفته اند که هر یک از آنها قابل تفحص و شایسته بررسی های جامع است. اکثریت وسیعی از نومحافظه کاران که امروز هم مثل ۲۰ سال گذشته در درون هیئت حاکمه آمریکا، نهادهای دولتی، نظامی و امنیتی و رسانه

های گروهی فرمانبردار صاحب نفوذ هستند، ادعا می کنند که حمله نظامی و اشغال افغانستان به خاطر انهدام «تروریسم اسلامی»، دستگیری اوساما بن لادن و استقرار «دمکراسی غربی» در آن کشور صورت گرفته است. این محققین به ندرت به ابعاد اقتصادی جنگ «علیه تروریسم بین المللی» می پردازند. بعضی دیگر از محققین و نویسندگان شاخص مثل چلمرز جانسون و گورویال علت را اساسا در جوهر امپریالیسم و نیت هیئت حاکمه آمریکا در جهت تسلط بر جهان و ایجاد امپراطوری جهانی سرمایه

می دانند. تعداد دیگری از صاحب نظران مثل نوام چامسکی و بخشی از نویسندگان «مانتلی ریویو» بر آن هستند که هدف نهایی آمریکا از حمله نظامی به افغانستان و گسترش آن به پاکستان، کشورهای آسیای مرکزی و احتمالا به هندوستان کسب هژمونی (سلطه) بر منابع طبیعی در منطقه ژئوپولیتیکی خاورمیانه - اقیانوس هند برای دیکته کردن سیاستهای جهانی اش به متحدین و اعضای کشورهای جی ۲۰ از یک سو و جلوگیری از نفوذ روسیه و بالاخره مهار و «تحدید چین» از سوی دیگر است. در این

بقیه در صفحه ۲۰

دیکتاتوری مذهبی در مقابله با کارگران!

بورژوازی در تاریخ رشدش از طبقه ای در زیر سلطه ی نظام فنودالی به طبقه ای حاکم در کشورهای پیش رفته غربی، مبارزه با مذهب را که در آن زمان در خدمت حاکمان فنودال قرار داشت، در برنامه خود قرار داد و سکولاریسم و لائیسیته را به عنوان راه حلی در بریدن دست مذهب کاتولیک از حکومت اش در مراحل مختلف شعار خود قرار داد. اما پس از کسب قدرت و تحکیم پایه های حکم رانی اش بر توده های کارگر و زحمت کش

تمام تلاش خود را از جمله در به کارگیری مذهب به کار برده و هم اکنون می برد تا مانع از آگاهی توده ها از منافع خود و مقابله با استثمار کارمزدی گشته و بتواند بر حکم رانی خود تداوم بخشد. اما این آشتی و پیوند دولت و کلیسا را در محدوده ای نگه داشته است که ابتکار عمل از دست اش خارج نشده و به دست کلیسا نیافتند.

امروزه در کشورهای عقب مانده و یا زیر سلطه، مذهب نه تنها نقش موثری

در تحمق توده ها دارد، بلکه در کشورهای نظیر ایران و عراق که نیروهای مذهبی نقشی هژمونیک در قدرت دولتی دارند، به صورت چماقی، افزون بر چماق نیروهای سرکوب گرش، درست هیئت حاکمه است که زمینه را برای اعمال شدیدترین سرکوبها در مورد کارگران و زحمت کشان فراهم می سازد.

در ایران روزی نیست که کارگران از مبارزه در عرصه های مختلف دفاع از حقوق حقه

بقیه بر صفحه ۱۲

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

درس پست الکترونیکی نشریه رنجبر :

ranjbar@ranjbaran.org
آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران :
ranjbaran@ranjbaran.org
آدرس غرفه حزب در اینترنت:
www.ranjbaran.org